

بازی تاج و تخت کرونا آموزه‌ای برای سیاست‌ورزی ایرانی

محسن خلیلی*

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

کرونا ویروس، به‌شتاب پدیدار گشت، بسیار پُردامنه بر زیست جمعی بشر، کارساز شد و جهان را بر آستانه آشوب/دگردیسی ژرف نهاد. با کرونا ویروس، نشانه‌های یک جهان در حال دگرش و «درمرزافتاده»، آشکار شده و بزنگاه دگرسانی پدیدار آمده است. دنیای سیاست نیز، از دگردیسی‌ها و فرگشت‌های برآمده از کرونا، برخوردار شده است. نگارنده، با پذیرش پیش‌انگاره‌های سه‌گانه (دوکسا/اپیستمه افلاطون، دانشمند/سیاستمدار وبر، و پایان دموکراسی رانسیمن) و با بهره‌گیری از رویکرد انتقادی و رهیافت «تاریخ اکنون» به همراه

* (نویسنده مسئول) استاد علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، (khalilim@um.ac.ir)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۶/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۳/۲۹

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پانزدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۹، صص ۷۳-۱۱۸

روش تبیین «چرا باید» کوشش کرده است تا این انگاره را پدیدار و پایا سازد که سیاست‌ورزی بر پایه زمامداران (دموکراتیک یا اقتدارگرا) هم‌وردانی نوین یافته است که استوار بر اپیستمه‌هایی با سرشت و گوهر غیرسیاسی‌اند. کروناویروس، سیاست‌ورزی جافتاده بر شالوده «دوگانه‌های اقتدارگرایی/دموکراتیک» را برهم زده و نیروهای تازه‌ای را به گستره سیاست کشانده است که پیش‌ازاین، داو و خواسته‌ای در سیاست‌ورزی نداشتند. اکنون با کرونا، گونه تازه‌ای از حکومت‌گری به‌نام «دموکراسی اپیستوکراتیک» یا «اقتدارگرایی اپیستوکراتیک»، در حال ریخت‌گرفتن است. سیاست در ایران آینده نیز، جدای از آموخته‌های آزمون جهانی شده کروناویروس نیست.

واژگان کلیدی: کروناویروس، سیاست، دموکراسی، اقتدارگرایی، اپیستوکراسی

سنت پترزبورگ، پتروگراد، لنین‌گراد...
 نمی‌توانید سرانجام تصمیم‌تان را بگیرید؟
 (یوناسون، ۱۳۹۳: ۲۷۱)

پیشامتن

ووهان چین در ۱۲ دسامبر ۲۰۱۹، بر سر زبان افتاد؛ با خبر پخش یک ویروس تازه و مرگبار به نام کرونا، اما تا ۷ اکتبر ۲۰۲۰، آمریکا با ۷۷۲۳۷۲۱ مبتلا و ۲۱۵۸۳۶ فوت شده، بیشترین آمار کروناگرفتگان و درگذشتگان از کرونا را داشته است. دوباره، نام چین و آمریکا، به میان آمده است؛ یکی، قدرت بزرگ شرق و دیگری، ابرقدرت غرب. نکند که کرونا، پیش‌درآمدی باشد برای نبرد ایسوس و وستروس؟ در سریال «بازی تاج و تخت»^۱ که برپایه «ترانه یخ و آتش»^۲ از نمایش‌نامه‌نویس آمریکایی، جرج مارتن ساخته شده است، داستانی روایت می‌شود از کشمکش‌ها و کشاکش‌های سیاسی در میان چهار قاره: وستروس، ایسوس، سوئوریوس، و آلتوس^۳. آیا وستروس، همان غرب کنونی و ایسوس، همان شرق کنونی نیست؟ به‌دیگرسخن، آمریکا، وستروس و چین، ایسوس نیستند؟ درست است که داستان، در ژانر فانتزی/تخیلی/وحشت، نوشته شده است، ولی به‌شدت فراتاریخی و سیاسی است؛ نبرد خشونت‌بار و بسیار خونین دودمان‌های اشرافی برای به‌دست آوردن تخت آهنین و پادشاهی هفت‌اقلیم و یورش موجودات افسانه‌ای از شمال و تلاش

-
1. A Game of Thrones
 2. A Song of Ice and Fire
 3. Westeros, Essos, Sothoryos, Ulthos

فرزندان پادشاه برکنار شده برای بازپس گرفتن تاج و تخت به همراه روایت‌های بسیار پرده‌لیز از هزارتوی قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی و مذهب و فساد و جنگ داخلی و وفاداری و خیانت و جرم و مجازات. هنرِ مارتین در «ترانهٔ یخ و آتش»، برساختنِ یک «تاریخ جایگزین»^۱ بوده است با آمیختن رخداد‌های کهن و الهام گرفتن از انبوه روایت‌های تاریخ پیشین.

کروناویروس، همهٔ پدیدارها را زیر چیرگی خود گرفت؛ از آن‌میان، سیاست را بیش از همه. آیا کروناویروس، ریشهٔ ریخت‌گرفتن یک جهان نوین برپایه تاریخ جایگزین، نشده است؟ آیا کرونا، جامعه بشری را در آستانه فرگشت قرار نداده است؟ آیا کرونا، بزنگاه دگرذیسی در سیاست نیست؟ آیا همچنان سیاست، ژانوسی خواهد ماند؟ آیا دولت، به‌مثابه تاج‌دار سیاست، همچنان دیهیم‌دار سیاست‌ورزی، باقی می‌ماند؟ آیا کروناویروس، آموزه‌ها و آموخته‌هایی برای آیندهٔ سیاست در ایران، به‌همراه نیآورده است؟ این چند پرسش نخستین، پرسش بنیادین نوشتار نیستند؛ ولی، نقش «زمینه‌چین»^۲ دارند. در واقع، نوشتار کنونی برپایه یک اندرز، ریخت‌وسامان گرفته است: «شما باید فرضیات خود را بشناسید و آن‌ها را مورد تردید قرار دهید؛ چون ندانسته‌ها موجب نابودی تان نمی‌شود، بلکه چیزی شما را نابود می‌کند که مطمئنید می‌دانید، اما خلاف از آب درمی‌آید. در هر مسئله سیاسی، شما بر مبنای تاریخ، واقعیت‌های موجود، یا خرد جمعی، کار را با شک به فرضیات آغاز می‌کنید» (خلیل‌زاد، ۱۳۹۵: ۷۷). کرونا، بزنگاه آغاز گمانه‌زنی در همه گستره‌های زندگی بشر شده است؛ سیاست نیز گرفتار دودلی است. بازار سیاست، «مکاره»^۳ نیست؛ می‌بایست درباره آینده پساکرونایی زمامداری/حکومت‌مندی، به‌خوبی اندیشید تا گرفتار نومیدی و هرج‌ومرجی زین‌دست نشویم: «یابنده‌ها هرچه یافتند، مفت چنگشان؛ بازنده‌ها هم بنشینند گریه کنند»^۴ (مک‌کال اسمیت، ۱۳۹۸: ۱۶۶). فرجامِ رها کردن سیاست، یا «سیاستِ پس‌پرده» است یا «سیاستِ کف خیابان».

1. Alternative History
2. Warm up Questions
3. Funfair
4. Finders keepers; Losers Weepers.

مقدمه

روز پنج‌شنبه، ۳۰ دی ۱۳۹۵، ساختمان پلاسکو آتش گرفت، به‌طور کامل فروریخت، و بزنگاهی شد برای یک دگردیسی بزرگ؛ تبدیل شدن آتش‌نشانان به قهرمانان ملی. در ماجرای پلاسکو، آتش‌نشانان، یک‌شبه که نه، بلکه در عرض سه‌چهار ساعت، به کسانی تغییر چهره دادند که با ایثار جان و با تمام وجود، به انجام وظیفه پرداخته‌اند؛ چهره‌های خسته و سیاه‌رنگ و غم‌زده‌شان، در یادها ماند. در این میان، شهردار (به‌مثابه مقام رسمی و جایگاه‌دار حکومتی) کنار زده شد و آتش‌نشانان شدند یکه‌تاز میدان عمل. در ۲۱ آبان ۱۳۹۶، در زلزله کرمانشاه، این نیروهای امدادگر ارتش بودند که فراتر از همه، به قهرمانان ملی تبدیل شدند و سخن از فداکاری‌ها و وظیفه‌شناسی‌ها و سخت‌کوشی‌هایشان، زبانزد شد. در این میان، بسیاری از مقامات رسمی مقام و منصب‌دار، از قافله جا ماندند و ارتشیان، جایگزین سیاستمداران و سیاست‌ورزی‌های روزمره شدند. کرونا و ویروس، بزنگاهی دوران ساز شده است برای آغاز روزگاری جدید، زیرا، در بحرانی همه‌گیر و سپس همه‌دنیاگیر، این پرستاران و پزشکان و کارکنان درمانی بیمارستان‌ها بودند که به قهرمانان عرصه نبرد و سربازان خط مقدم جبهه رزم با ویروس، تغییر چهره دادند و به‌جای زمامداران نشستند و با فداکاری‌های فراموش‌نشده، سیاسیون را وادار به پیروی کردند. آیا رخدادی تازه روی داده و سیاست‌ورزی نوینی پدیدار شده است؟

اگر آتش‌نشانان و ارتشی‌ها (در ایران) و اکنون پرستاران و پزشکان و کارکنان درمانی بیمارستان‌ها (در بسیاری از کشورهای دنیا) به نیروی مهم اداره جامعه تبدیل شده‌اند، پس به‌نظر می‌رسد، گونه‌های دیگری از سیاست‌ورزی و زمامداری نیز پدیدار شده باشد. در واقع، دولتمردان، در عرصه مدیریت جامعه، شریک پیدا کرده‌اند، دیگر نمی‌توانند پشت صحنه بمانند؛ بایست از ایفای نقش‌های تشریفاتی دست بشویند: «بولشویست‌نما معادلی است برای واژه آلمانی Salon Bolschewist که معادل لفظ به لفظ آن، بولشویست اتاق پذیرایی است و در واقع، به کسی اشاره دارد که در زبان به بولشویسم یا کمونیسم ابراز تمایل می‌کند، اما اهل عمل نیست و حاضر به هزینه دادن برای آن یا خسارت دیدن از آن نیست» (تس، ۱۳۹۵: ۲۷۵).
زین سبب بود که در بسیاری از شهرهای بزرگ، مردم با دست زدن‌های طولانی و

شبهانگام، از کار پرستاران و پزشکان و همه کسانی قدردانی کردند که تلاش شبانه‌روزی می‌کنند تا مردم در دوران سخت فراگیری کرونا، احساس بی‌پناهی نکنند و تندرستی‌شان را دوباره به دست آورند. پرستاران نیز در برخی کشورها، به شادی در بیمارستان‌ها پرداختند تا هم لبخند به لب بیماران بیاورند و هم روحیه مبارزه‌جویی و نوامید نشدن را در خود زنده نگه دارند؛ رقص‌هایی که حرکت ساده‌ی موزون نبود، بلکه خود زندگی بود و کوشش بود و کشش و نبرد بود و امید و همدلی. نمونه تازه‌تر، پس از همه‌گیر شدن کروناویروس، تعطیلی آموزش حضوری و فراگیر شدن آموزش مجازی در دانشگاه‌ها بود که سبب شد، پیشروان و تلاشگران عرصه آموزش دانشگاهی، نه رئیس و معاونان دانشگاه، بلکه متخصصان آموزش‌های مجازی و الکترونیک باشند. در این چندروزه کرونازده، دانشگاه‌ها را متخصصان رایانه و اینترنت و نرم‌افزارها می‌چرخاندند تا رئیسان و معاونان؛ و پیوسته از سوی استادان دانشگاه‌ها، نه رئیسان، بلکه متخصصان، مورد ستایش قرار می‌گرفتند؛ گویا، دانشگاه را می‌توان بدون رئیسان چرخاند، ولی بدون متخصصان، هرگز. اگر نگوئیم برتری و چیرگی، می‌شود گفت که زمانه برابری «اپیستمه^۱» با «دوکسا^۲» فرارسیده است.

کوشش سیاستمداران، در سیاست‌ورزی، جلوگیری از پیش افتادن رقبا است؛ زمامداران را با هم‌رهانشان، کاری نیست، زیرا «هنگامی که هم‌جهت با پادشاه شنا می‌کنید، می‌توانید از پادشاه سبقت هم بگیرید» (اسکندر، ۱۳۹۶: ۱۸۳). با کروناویروس است که زمامداران دارند احساس می‌کنند، با سه‌چهار نیروی قدرتمند رقیب روبه‌رو شده‌اند. در دوران کرونازدگی همه‌جهان‌گیرانه، ساحت سیاست‌ورزی دولت، چه دموکراتیک و چه اقتدارگرا، هماوردانی پیدا کرد که از جنس زمامدارانه نبودند، ولی دولتمردان متوجه شدند که بدون آنان، توان اداره جامعه را ندارند. دولت، پایه بنیادین دانش سیاست است: «دولت، چون بتی مقدس هم ستوده است و هم منفور. گروهی آن را مظهر جنبه الهی انسان می‌دانند و همچون درمان هر بدی و عیبی، گرامی‌اش می‌دارند؛ برای گروهی دیگر، دستگاه سرکوبی است، ناشی از

1. Episteme

2. Doxa

واگذاری اراده‌ها به آن که باید به‌عنوان مسئول اصلی بردگی و بینوایی انسان با آن مبارزه کرد... این هسته اصلی حیات سیاسی نوین، مسلماً عضو ساده زایدی نیست که بتوان به حذف آن نظر داد (اوزر، ۱۳۸۶: ۱). اما، دیهیم دولت (سیاستمداران و زمامداران) در هاله و یروس قرار گرفته^۱، رقاباتی سرسخت و کارآمد پیدا کرده، و زمانه «هنبازی اپیستمه‌ها در حکمروایی»، فرارسیده است. برای ایده اپیستوکراتیک بودن زمامداری، نمی‌توان پیشینه تاریخی آشکاری در نظر آورد؛ به‌عنوان نمونه، باور ریمون آرون به «جمهوری بین‌المللی اندیشه» به‌مثابه «جامعه طبیعی و ضروری دانشمندان» از آن‌دست اندیشه‌هایی است که پیوسته بیان می‌شود تا جایگاه و ارزش «حاکمیت دانایی» بر فرایند زمامداری، از یاد نرود: «هیچ اندیشه‌ای از این غلط‌تر نیست که دانشمند به‌تنهایی و در پناه نبوغ یا خیالاتش به‌کار بپردازد. ریاضی‌دانان، فیزیک‌دانان، زیست‌شناسان پراکنده در جهان و محبوس در مرزهای کشور خود به‌وسیله رشته‌های قوی نامرئی، به‌هم‌پیوسته‌اند و به جامعه تحقیقات و قواعد هرچند نامنظم، ولی الزامی روشنفکری تعلق دارند. پیشرفت علم، معضلات محتاج به راه‌حل را در اختیار آن‌ها می‌گذارد» (آرون، مقدمه: ویر، ۱۳۶۸: ۱۱). البته، «اپیستمه‌داران هنبازجوی سیاست‌ورزان»، رهجویان حقیقت یا دوست‌داران دانایی به‌معنای سوفیایی افلاطونی نیستند و می‌توانند به‌طور پیوسته از دوکسایی به دوکسای دیگر، چهره دگرگون کنند، ولی، نگارنده خواسته است که اندکی آسان‌گیرانه، آرزوی دگردیسی در چهره آینده سیاست‌ورزی را (به‌ویژه در ایران آینده) بر واژگان فیلسوفی بنا نهد که درباره‌اش گفته‌اند، تمام تاریخ فلسفه غرب، زیرنویسی است بر او.

۱. پیشینه پژوهش

کروناویروس، تاجدار تازه روزگار است؛ نشان به‌آن‌نشان که، شیوه نگارش پیشینه پژوهش مقاله‌ها را هم در هاله ابهام فرو برده است؛ شتابناکی پخش ویروس و گستردگی شگفت‌آور و دهشتناک دامنه و ماهیت کروناویروس، چنان بود که تمام نشریه‌ها و درگاه‌های الکترونیک و خبرگزاری‌ها و شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنتی،

نمی‌توانستند از کرونا نگویند و ننویسند؛ بنابراین، دست‌کم نوشتن پیشینه پژوهش درباره کروناویروس، نادرست است، زیرا، بسیار تازگی کروناویروس و شمار بسیار زیاد نوشتارها، سبب می‌شود که نتوان پیشینه پژوهش نوشت، ولی، برخی نوشتارها در بی‌پروا شدن نگارنده در نگارش نوشتاری درباره «کرونا و سیاست»، کارساز بودند. کیسینجر، با بهره‌گیری از دو گزاره تهدید ویرانگر و احساس خطر و اضطراب جهانی، از پیامدهای فرامرزی کرونا سخن گفته است که هیچ کشوری به‌تنهایی قادر به شکست دادن آن نیست. فوکویاما، رویارویی با کرونا را نه به‌شکل و ظرفیت استبدادی یا دموکراتیک دولت‌ها، بلکه منوط به میزان اعتماد به دولت‌ها وابسته می‌داند و بر این باور است که همه نظام‌های سیاسی، در موقعیت بحرانی می‌بایست اختیارات کامل را به نهادهای اجرایی واگذار کنند. هاروی، از پیچیده شدن ماریپچ بحران در اقتصاد سرمایه‌داری در پس‌بحران کرونا سخن گفته است که زیر تأثیر رقابت‌های ژئوپلیتیک، توسعه ناموزون جغرافیایی، سیاست‌های دولتی، بازآرایی‌های فناورانه و شبکه همواره‌متغیر تقسیم کار و روابط اجتماعی، ریخت جدیدی از رقابت‌های جهانی را پدید خواهد آورد. بدیو، ماهیت کروناویروس را مجادله‌افکن می‌نامد؛ از تقصیر مکرون نگون‌بخت است بگیر تا کسانی که با های‌وهوی فراوان، از رخداد بنیان‌گذارانه یک انقلاب بی‌سابقه سخن می‌گویند. چامسکی بر این باور است که کرونا، نهایت برطرف خواهد شد، اما با دو بحران دائمی بسیار خطرناک‌تر و جدی‌تر که هستی بشر را به یک‌باره از میان برمی‌دارد، روبه‌رو هستیم: جنگ هسته‌ای و گرم شدن کره زمین. پس از پایان گرفتن بحران کرونا، جهان با دو گزینه محتمل روبه‌رو خواهد شد؛ یا بر تعداد نظام‌های تمامیت‌خواه و مستبد به‌مراتب ددمنش‌تر افزوده می‌شود یا یک بازسازی بنیادین با شرایط انسانی‌تر در جوامع ایجاد خواهد شد. هابرماس بر این نظر است که شیوع کرونا به جهان ثابت کرد که باید از جهل آشکار عبور کند؛ به‌گونه‌ای که مردم کشورهای مختلف می‌بینند که دولت‌هایشان بر مبنای توصیه‌های دانشمندان ویروس‌شناس، تصمیماتی اتخاذ می‌کنند؛ درحالی‌که این دانشمندان بر ناآگاهی خود درباره این ویروس معترف هستند و این یک تجربه غیرعادی است. همچنین، آلن، برنز، گرت، هاس، ایکنبری، محبوبانی، منون، نیلت، نای، اونیل، شیک و والت، همگی بر این باورند که دنیا پس از پاندمی کروناویروس، برای همیشه تغییر خواهد کرد و ناهمانند

خواهد شد با آنچه پیش‌ازاین بوده است^(۱). در میان نوشتارهای تازه‌منتشرشده در ایران، مقاله‌های امامی (۱۳۹۹)، حمزه‌پور (۱۳۹۹)، صبوریان (۱۳۹۹)، لطیفی (۱۳۹۹)، بیانی (۱۳۹۹)، حقیقت (۱۳۹۹)، احراری (۱۳۹۹)، فراستخواه (۱۳۹۹)، و کریمی‌پور (۱۳۹۹)، ایده مرکزی نوشتار کنونی را تقویت کرد از آن‌بابت‌که، در پی بحران کرونا و ویروس، سیاست را، در حال دگرگونی به‌شمار آورده‌اند. تازه‌تر از همه، تا زمان نگارش نوشتار کنونی، نوشته‌های اسنودن، تریژک، و منصوری در متنی الکترونیک از گروه نقد اقتصاد سیاسی (۱۳۹۹) و نوشتارک‌های اش‌ممان، سن‌دل، شاپین، فاضلی، کراستف، گری، لگرین، نای، والت، و هاس که در پرونده «ویروس انقلابی» در اندیشه پویا (خرداد ۱۳۹۹) منتشر شده‌اند. کتاب «جهان بدن و آخرالزمان کرونایی» که بسیار تازه منتشر شده با پرداختن به این نکته که «کرونا با آخرالزمانش آمده است؛ آخرالزمانی که به‌معنای نابودی و تباهی نیست، بلکه از میان ویرانه‌های کرونا، انسان، با منش و خردی جدید بار دیگر متولد خواهد شد. کرونا انسان را با بدن خود روبه‌رو کرده است؛ بدنی که می‌تواند در این آشوب آخرالزمانی بیمار گردد و حتی از بین برود. آن‌ها که می‌مانند، باید دید خود را نسبت به بدنشان عوض کرده، رابطه خود با بدنشان را دوباره تعریف کنند» (ناصر مقدسی، ۱۳۹۹: ۱). ایده نگارنده را، فربه‌تر کرد، زیرا، حکمت نو در سیاست، شاید همانا پدیدار شدن پدیداری جدید در شیوه زمامداری باشد تا «اپیستمه» نیز فرصت آمیختن با حکومت‌ورزی‌های جافتاده کنونی (دموکراسی/اقتدارگرایی) را بیابد.

شایان یادآوری است که هست‌مایه نوشتار کنونی، بر برداشتی فوکویایی از سیاست استوار است: «بپذیریم که این تحولات، ضرورتاً بطنی‌اند، زیرا، نمی‌توانیم با چشم‌برهم‌زدنی از شکل هستی تاریخی مان خلاص شویم. در یک کلام، پردازش پاسخ‌ها به این معنا است که به توانمان برای ساختن آینده، ایمان داشته باشیم؛ نه تنها آینده‌ای برای خودمان، بلکه آینده‌ای برای نسل‌های بی‌شماری که خواهند آمد» (لورنتسینی، ۱۳۹۹). پرسمان و انگاره مقاله حاضر، به برساختن یک ساختار مفهومی به نام «حکومت‌گری اپیستوکراتیک» سرانجام یافت که از راهرو آمیزه کهن/مدرن افلاطون/وبر/رانسیمن، ممکن شد. یافته کمابیش نوآورانه نوشتار (دموکراسی اپیستوکراتیک/اتوریتاریانیسم اپیستوکراتیک به‌جای دوگانه سیاست‌ورزی دموکراتیک و سیاست‌ورزی اقتدارگرا) نیز پیشنهادی برای روزگار

نوین حکومت‌مندی است تا مردم از تاروپود آهین «دموکراسی پرادعا» و «اقتدارگرایی سرکوب‌گر» رهایی یابند. این همه، وام‌دار کروناویروسی است که در نوشتار، «زامبی پست‌مدرن» نامیده شد؛ و همچنین، برساخته نگارنده، با عنوان «اپیستوکراسیا»^۱، در تداوم جست‌وجوی پروفیسور کاریتا برای یافتن «مساوات‌آباد»^۲ (لوکس، ۱۳۹۷: ۷) است.

۲. پایه روشی نوشتار

نوشتار پیش‌رو، در واکنش به کرونا، از درون دانش سیاست و برپایه پرسش پوپر و پند هانتینگتون، نوشته شده است. پوپر بر این نظر بود که: «چه‌کار می‌توانیم بکنیم تا نهادهای سیاسی خود را، به‌گونه‌ای سازمان دهیم که امکان زیان‌وارد کردن حکمرانان بد و نالایق را که فراوانند به حداقل برسانند؟» (پوپر، ۱۳۸۹: ۵۱)؛ و هانتینگتون با بهره‌گیری از شعار «ارتش رستگاری»^۳، که «جهان را نجات بده، آهسته‌وپیوسته»، بر این نظر بود: «علم سیاست با ایجاد فهمی از فرایندهای سیاسی، با روشن کردن امکان‌پذیری ترتیبات حکومتی بدیل و نتایج آن، و با تقویت درک توانایی‌ها و محدودیت‌های مهندسی سیاسی، به نجات جهان کمک کرده است، می‌تواند و باید کمک کند. باین حال، بنیادی‌ترین درس سیاست این است که هیچ میانبری برای رستگاری سیاسی^۴ وجود ندارد. اگر می‌باید جهان نجات یابد و نهادهای دموکراتیک در آن ایجاد شوند، باید از گذرگاه اصلاحات سیاسی تدریجی و فزاینده توسط مردان و زنان واقع‌نگر و میانه‌رو و با حالت آهسته‌وپیوسته انجام شود» (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۳۳-۳۲). افزون‌براین، درون‌مایه رمان «قلعه سفید» (پاموک، ۱۳۹۵) نیز هم‌راستای تجویز و هنجاری بود که در نوشتار، فراچنگ آمده است. رخدادهای کتاب *اورهان پاموک*، در استانبول قرن هفدهم می‌گذرد؛ داستانی است درباره‌ی یک دانشمند ایتالیایی که در میانه‌ی یک سفر دریایی از ونیز به ناپل، توسط ناوگان امپراتوری عثمانی، زندانی و سپس، با خطر اعدام روبه‌رو می‌شود. فردی به‌نام هوجا

1. Epistocracia
2. Egalitaria
3. Salvation Army
4. Political Salvation

(خواجه) او را به بردگی می‌پذیرد و از اعدام نجاتش می‌دهد. دانشمند ونیزی به هوجا، که او نیز استاد است، کمک می‌دهد تا نزد پاشا، از نزدیکان سلطان عثمانی، جایگاه پیدا کند و در فرجام، هر دو به سلطان شناسانده می‌شوند تا به کمک همدیگر، سلاح آهنینِ قدرتمندی برای امپراتور عثمانی بسازند. رمان قلعه سفید، نشانگرِ قدرت دانش و خردمندی است.

نوشتار کنونی، برپایه پذیرشِ پیش‌انگاشته‌های سه‌گانه «دوکسا/اپیستمه افلاطون»، «دانشمند/سیاستمدارِ وبر»، و «پایان دموکراسیِ رانسیمین» نگاشته شده است و از آنجاکه نگارنده، چهرهٔ دیگری از سیاست‌ورزی را، پیش‌افکنده، نوشتار برپایهٔ رویکرد انتقادی نیز، ریخت گرفته است: «پژوهشگران انتقادی، پژوهش را ابزاری برای نقد و تغییر مناسبات اجتماعی می‌دانند... هدف از پژوهش انتقادی، تغییر جهان است... ابزاری برای نقد مناسبات حاکم و تغییر آن... در پی کنار زدن پرده و گشودن نقاب از روی ایدئولوژی‌هایی است که به استمرار وضع موجود و تداوم آگاهی کاذب مردم مدد می‌رسانند» (سیدامامی، ۱۳۹۱: ۹۷-۹۶). همچنین، نوشتار کنونی، برپایهٔ رهیافتِ «تاریخ اکنون»^۱ نگاشته شده است؛ پدیداری که از گذشته آغاز شده، هنوز به پایان نرسیده، و رویدادی است که هنوز ادامه دارد: «علم تاریخ به حال و آینده تعلق ندارد، بلکه تنها شامل زمان گذشته است. اگر در این علم، از زمان حال و آینده گفت‌وگو شود، در آن صورت به قلمرو فایدهٔ تاریخ قدم نهاده‌ایم. به عبارت دیگر، فایده تاریخ، اساساً برای زمان حال و آینده است و مورخ پرسش‌های خود را در علم تاریخ از حال استخراج می‌کند، اما موضوعات تاریخی تنها در زمان گذشته قابل جست‌وجو هستند. در حال حاضر، شاخه‌های جدیدی در علم تاریخ ایجاد شده‌اند که قلمرو این علم را به زمان حال بسیار نزدیک کرده‌اند؛ از آن جمله، می‌توان به «تاریخ اکنون»، «تاریخ شفاهی»^۲ و «تاریخ زنده»^۳ اشاره نمود» (حضرتی، ۱۳۹۷: ۴۳-۴۴). رهیافتِ تاریخ اکنون، برپایه دو مقولهٔ تاریخ ۱ و تاریخ ۲ یا «تاریخ چونان رویداد» و «تاریخ چونان گزارش» و همچنین، گزارهٔ «استمرار و

1. Actual History
2. Oral History
3. Living History

پیوستگی تاریخ، تا حال و آینده ما» (استنفورد، ۱۳۸۲: ۳۶-۳۷) شکل گرفته است: «اجازه دهید تاریخ (۱) را از تاریخ (۲) تفکیک کنیم. اگر بپرسیم نقش تاریخ (۱) در جامعه چیست، پاسخ واضح است؛ گذشته تا حد زیادی حال را شکل می‌دهد؛ امروز نیز تا حد زیادی پیامد دیروز است. نقش آشکار تاریخ (۲)، آگاه شدن از این نقش است. سودمندتر است بدانیم که گذشته، حال را شکل می‌دهد، سودمندتر است که بدانیم، دقیقاً چگونه گذشته، حال را شکل می‌دهد، اما مهم‌تر از همه این است که بدانیم چه مقدار از حال به وسیله گذشته شکل نگرفته است، بلکه به‌عنوان حوزه انتخاب باقی مانده است» (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۰۴). زین سبب، گذشته یونانی اندیشه سیاسی (به‌ویژه آنجاکه از سروری دانایان، هواداری می‌کند) می‌تواند شیوه‌های سیاست‌ورزی امروزی را (چه دموکراتیک و چه اقتدارگرا) دگرگون کند. انگاره‌ای که در پاسخ به پرسش نوشتار (کروناویروس، چه تأثیری بر سیاست‌ورزی می‌گذارد؟) و با بهره‌گیری از روش تبیین «چرا باید» بر ساخته شده، چنین است: سیاست‌ورزی بر پایه زمامداران (دموکراتیک یا اقتدارگرا) هم‌اوردان نوینی یافته است که استوار بر اپیستمه‌هایی با سرشت و گوهر غیرسیاسی‌اند. کروناویروس، سیاست‌ورزی جاافتاده بر شالوده «دوگانه‌های اقتدارگرایی / دموکراتیک» را برهم زده و نیروهای تازه‌ای را به گستره سیاست کشانده است که پیش‌ازین، داو و خواسته‌ای در سیاست‌ورزی نداشتند. اکنون با کرونا، گونه تازه‌ای از حکومت‌گری به نام «دموکراسی اپیستوکراتیک» یا «اقتدارگرایی اپیستوکراتیک»، در حال ریخت‌گرفتن است. بهره‌گیری از روش تبیین چرا باید، بر دو دلیل استوار بوده است: یکی، «هدف، دفاع از روشی تبیینی است که برای جنبه‌های توصیفی اهمیت بیشتری قائل شده، چارچوب‌های تاریخی و اقتضاها را در نظر داشته، و تنها مبتنی بر گرده‌برداری از علوم طبیعی نباشد... زمان کنار گذاشتن شیوه‌های صوری استدلالی تبیین فرارسیده و ترکیبی از تبیین و تفسیر، نتایج بهتری به‌همراه خواهد داشت» (معینی علمداری، ۱۳۸۷: ۲۴۳)؛ و دیگری: «تبیین «چرا باید» مطلوب نشان دادن ضرورت یا پیش‌بینی‌پذیری حادثه‌ای، فرایندی، یا نظامی خاص است در شرایطی خاص» (لیتل، ۱۳۸۵: ۶ و ۷). در این میان، سه جمله نیز، نگارنده را بر یافته نوشتار، استوارتر از پیش ساخت: یکی، «اپیدمی‌ها، آیینی‌ای در اختیار ما قرار می‌دهند

تا کیستی خودمان را در آن ببینیم» (اسنودن، ۱۳۹۹: ۱۳)؛ دیگری، «مردم، پس از فروکش کردن پاندمی... احتمالاً با روی خوش از رژیمی که به لحاظ زیستی، آنان را زیر نظر بگیرد تا سلامتشان را بهتر حفظ کند، استقبال می‌کنند» (گری، ۱۳۹۹: ۳۰)؛ و سرانجام، «شاید ویروس ایدئولوژیک دیگر (و بسیار سودمندتری) هم گسترش یابد...؛ ویروس اندیشیدن درباره جامعه‌آلترناتیو؛ جامعه‌ای فراسوی دولت‌ملت‌ها؛ جامعه‌ای که خود را در قالب همبستگی و همکاری جهانی تحقق می‌بخشد» (ژیژک، ۱۳۹۹: ۱۲۵). البته، اگر توان پیاده‌سازی خیال ژيژک هنوز پدیدار نشده است، شاید بهتر باشد که بهبود سیاست‌ورزی در نظر آید.

۳. پایه نظری نوشتار

بخش نخست پایه نظری نوشتار، بهره‌گیری از دو مفهوم «دوکسا» و «اپیستمه» است. در منظومه اندیشه‌ورزانه افلاطون، زمینه‌سازی و خردپذیر کردن نظریه حکمرانی فیلسوف‌شاه، نیازمند پایه‌ای نظری بود؛ زین‌سبب، دوگانه دوکسا و اپیستمه پدیدار شد تا نظریه سیاسی «حکمرایی خرد»، از برتری یکی بر دیگری، فراجنگ آید. افلاطون، فیلسوف‌شاه را دارنده اپیستمه می‌داند؛ او فردی است که به شناخت حقیقت، رسیده است و ویژگی‌هایی دارد:

نه فریب دهند، نه فریب خورند؛ اعتدال و خویش‌تن‌داری و دوری از حرص مال‌اندوزی؛ بری بودن از فرومایگی؛ درستکاری و مهربانی با مردم؛ چابکی در آموختن؛ داشتن حافظه نیرومند و خواهان تناسب و اعتدال و زیبایی (افلاطون، ۱۳۸۰: ۱۰۱۹-۱۰۱۵).

در این راستا، از تمثیل غار سخن می‌گوید که «استحاله و تنویر روح برای رؤیت موجود حقیقی» (یگر، ۱۳۷۶: ۹۵۸) است؛ تمثیلی نام‌آور، دربرگیرنده ناهمانندی دوکسا و اپیستمه:

گفتم اگر از بند آزاد شوند و از بیماری پندار رهایی یابند، چه حالی پیدا خواهند کرد؟ فرض کن زنجیر از پای یکی از آنان بردارند و مجبورش کنند که یک‌باره برپای خیزد و روی به عقب برگرداند و به سمت مدخل غار برود و در روشنایی بنگرد. طبیعی است که از این حرکات رنج خواهد

برد و چون روشنایی، چشم‌هایش را خیره خواهد ساخت، نخواهد توانست عین اشیائی را که تا آن‌هنگام تنها سایه‌ای از آن‌ها دیده بود، درست ببیند. اگر در این حال به او بگویند: «تا این‌دم جز سایه ندیده‌ای، ولی اکنون به هستی راستین نزدیک‌تر شده‌ای و به اشیاء واقعی می‌نگری و از این‌رو، بهتر از پیش می‌توانی دید» گمان می‌کنی چه جواب خواهی داد؟ و اگر کسی یکایک آن اشیاء را به او نشان دهد و با سؤال و جواب مجبورش کند تا بگوید که آنچه از برابر چشمش می‌گذرد چیست، گمان نمی‌کنی که به‌کلی متحیر و سرگردان خواهد شد و معتقد خواهد گردید که سایه‌هایی که پیش از آن می‌دید، حقیقی‌تر از اشیائی بوده‌اند که اکنون می‌بینند؟... و اگر مجبورش کنند در خود روشنایی بنگرد، طبیعی است که چشم‌هایش به دردی طاقت فرسا مبتلا خواهند شد، از روشنایی خواهد گریخت و باز به سایه‌ها پناه خواهد برد، زیرا آن‌ها را بهتر خواهد توانست ببیند و عقیده‌اش استوارتر خواهد گردید در اینکه آن‌ها به‌مراتب روشن‌تر و آشکارتر از چیزهایی هستند که در آن‌سوی غار به او نشان داده شده‌اند... ولی اگر کسی دست او را بگیرد و به‌زور از راه سربالا و ناهموار به بیرون غار بکشاند و به روشنایی آفتاب برساند، تردید نیست که به‌رنج خواهد افتاد و خشمگین خواهد شد و خواهد کوشید خود را از دست آن‌کس برهاند (افلاطون، ۱۳۸۰: ۱۰۵۷-۱۰۵۵).

از دیدگاه افلاطون، دوکسا مقابل اپیستمه و عبارت بود از باوری که برپایه فهم و شناخت بخشی از ماهیت اشیاء حاصل می‌شد و تمایزی بود میان حقیقت و عقیده، اما اپیستمه عبارت بود از خردِ برخاسته از دانش و معرفت حقیقی (پریاس^۱، ۲۰۰۷: ۹۳ و ۱۰۵). برای افلاطون، دوکسا عبارت بود از داوری و باور و عقیده و نه درک حقیقت دربارهٔ پدیده‌ها و درجه‌ای فرومایه‌تر از شناخت واقعی یا حقیقی^۲ (پیترز^۳، ۱۹۶۷: ۴۰ و ۴۱). به‌شمار می‌آمد، اما اپیستمه، فراتر از حس کردن و دیدن، عبارت

1. Preus
2. True Knowledge
3. Peters

می‌شد از بخش سازمان‌یافته معرفت و شناخت^۱ (پیترز، ۱۹۶۷: ۵۹)؛ همان‌که، «شناسایی ایده نیک و مقیاس همه مقیاس‌ها» و «شناخت حقیقت مطلق و والاترین معیارها» (یگر، ۱۳۷۶: ۹۲۱ و ۹۵۸) نام گرفته است. به‌دیگرسخن، آبخورِ اپیستمه، عقل^۲ است که موضوع خود، یعنی صورت^۳ یا همان حقیقت را می‌شناسد. دشوارهٔ دوکسا، در استوار شدن بر ادراک حسی^۴ است که تنها به‌کار شناسایی محسوسات می‌آید. زین سبب، در منظر افلاطون، میان عقیده (شناخت غیرحقیقی) و معرفت راستین (شناخت حقیقی) ناهمانندی برقرار بود و درین میان، اپیستمه معرفت حقیقی برخاسته از عقل بود. در واقع، «برای افلاطون، علم مبتنی بر مفاهیم، که یگانه علمی است که «همهٔ مفروضات را به‌یک‌سو می‌نهد» و «چشم روح را که در لجن فرو رفته است»، به تدریج به‌سوی روشنایی برمی‌گرداند، و همه علوم دیگر، تنها به‌عنوان «دستیار و راهنما» در خدمت آنند، بی‌هیچ تردید، همیشه در مقام مقدم قرار دارد» (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۱۰۳۱). اپیستمه، همان «صورت‌بندی دانایی» فوکوبی نیز هست: «پرسش‌ها، بحث‌ها و شناخت‌های یک دوره را به‌طور هم‌زمان امکان‌پذیر می‌سازد و مجموعه روابطی است که در یک عصر خاص می‌توان میان علوم یافت» (محمدپور، ۱۳۹۶: ۳۱ و ۵۲). در این نوشتار، سیاستمداران و زمامداران، صاحبان دوکسا به‌شمار آمده‌اند و کاردانان و کارشناسان و متخصصان و دانایان و مهارت‌مندان، مالکان اپیستمه، دانسته شده‌اند.

بخش دوم پایهٔ نظری نوشتار، بهره‌گیری از دو مفهوم «دانشی‌مرد» و «دولت‌مرد» است. ماکس وبر، پدیدآورنده دوگانه دانشمند و سیاستمدار بود؛ یکی را، «چرخ‌دندهٔ دستگاه دولت» نامید و دیگری را «هدایت‌گر گروه سیاسی». وبر درباره ویژگی و کارویژهٔ دانشمند چنین نوشته بود: «در درجهٔ اول، علم به‌طور طبیعی، دانش‌ها و شناخت‌هایی را برای ما می‌آورد که به‌نوبه خود امکان می‌دهند... بر زندگی تسلط پیدا کنیم... علم، چیز دیگری هم به‌دست می‌دهد... و آن، روش

1. An Organized Body of Knowledge
2. Noesis
3. Eidos
4. Aesthesis

تفکر، یعنی ابزار و انضباطی برای فکر کردن است» (وبر، ۱۳۶۸: ۹۶-۹۳)؛ بنابراین، جایگاه و کارویژه دانشمندی به مثابه حرفه و تخصص، عبارت از این است که: یک راه را بنماید؛ دو مسیر را نشان دهد؛ سه ضرورت انتخاب را گوشزد کند؛ چهار نتایج ثانوی هر گزینه انتخابی را نشان دهد؛ پنج اصل حداقل بدی یا اصل به‌طور نسبی بهتر را، رعایت کند. وبر درباره کارویژه سیاستمدار چنین نوشته بود:

کار سیاسی، موجد احساس توانمندی و قدرت است. وقوف به اینکه می‌توان نفوذی را بر دیگران اعمال نمود، احساس مشارکت در قدرت سیاسی و خصوصاً وقوف به این نکته که وی جزو معدود کسانی است که گوشه‌ای از تاریخ معاصر را می‌سازند، عواملی هستند که سیاستمدار حرفه‌ای و حتی کسی را که از موقعیت چندان بالایی هم برخوردار نیست، در فراسوی زندگی روزمره و مسائل پیش‌پاافتاده قرار می‌دهند... سه خصوصیت تعیین‌کننده از انسان، یک سیاستمدار می‌سازد: شوق، احساس مسئولیت و نگاه سریع... شوق در معنای علاقه به تحقق یک موضوع و کشش شورانگیز به یک موضوع، اعم از اینکه خدایی باشد یا شیطانی... شوق تنها هر چند که خالصانه باشد، کافی نیست. به عبارت دیگر، شوق بدون آنکه مسئولیت مربوطه راهنمای اعمال قرار گیرد، قادر نخواهد بود که فرد عادی را به رهبر سیاسی تبدیل کند... و بالأخره نگاه سریع که خصوصیت روانی و تعیین‌کننده رهبری سیاسی است؛ بدین معنی که رهبر باید توان تحمل حوادث را در کمال تمرکز و تأمل و آرامش درونی داشته باشد» (وبر، ۱۳۶۸: ۱۶۶-۱۶۵)، ولی اگر دانشمند به‌هر دلیل (که بیشتر ریشه در ویژگی‌های بنیادین دانش دارد) نتواند و نمی‌تواند هوچی‌گری کند و عوام‌فریبی نماید، اما این خطر وجود دارد که سیاستمدار، گام از راه بیرون نهد و کژرو گردد: «دو نوع گناه مهلک در سیاست وجود دارد: بی‌هدفی و عدم احساس مسئولیت... خودستایی یا به عبارتی نیاز به خودنمایی، سیاستمدار را به سوی ارتکاب یکی از این دو گناه یا هردو سوق می‌دهد. عوام‌فریب، به این دلیل که مجبور است روی حرکات خود حساب کند تمام ذهنش متوجه اثر و نفوذی است که می‌تواند بر دیگران اعمال کند.

به‌همین دلیل همیشه این خطر متوجه اوست که نقش یک هوچی را بازی کند یا اینکه مسئولیت اعمال خود را دست‌کم بگیرد (ویر، ۱۳۶۸: ۱۶۸).

کسانی که ویر، به تندترین زبان ممکن آنان را تقبیح می‌کرد: «بی‌کفایتی سیاسی برآمده از سلطه تازه‌به‌دوران‌رسیده‌هایی که مدعیات آریستوکرات، وفاداری تظاهرآمیز به پادشاه، و هیاهوی توخالی وطن‌پرستانه آن‌ها سرپوشی بود بر اشرافیتی بی‌اصالت، نداشتن شهامت در پرداختن به امور مدنی، و فقدان کامل منش سیاسی» (بندیکس، ۱۳۸۲: ۴۷۷)؛ پس، شیوه درست، این است که سیاستمدار اپیستمه دانش را و جایگاه و کارویژه دانشمندی را گرامی دارد و درکار آورد، زیرا غایت سیاست، هرچه که باشد، از فضیلت، حکمت، عفت، شجاعت، عدالت، عشق، ایمان، امید، شکر، و تقوا گرفته تا کسب/حفظ/بسط قدرت، امنیت، آزادی، صیانت از جان/مال/دارایی، برادری، و شادکامی (حیدری، ۱۳۹۹: ۶۸) نفی‌کننده انبازِ اپیستمه‌ها در سیاست‌ورزی نیست.

بخش سوم پایه نظری نوشتار، بهره‌گیری از هشدار است که دیوید رانسیمن درباره «پایان دموکراسی» می‌دهد. رانسیمن از تضعیف دموکراسی به‌دست دیگران نام‌به‌میان می‌آورد و هشدار می‌دهد که دموکراسی حضار^۱، دموکراسی تماشاچیان^۲، دموکراسی همه‌پرسی^۳ و دموکراسی زامبی^۴، درحال کنار زدن دموکراسی واقعی‌اند؛ جایی که، ازیک‌سو، «مردم به‌تماشای نمایشی مشغول‌اند و تنها نقش مردم در این نمایش این است که به تناسب موقعیت، کف بزنند یا خیر» (رانسیمن، ۱۳۹۸: ۵۳)؛ و ازدیگرسو، می‌بایست پروای مردم‌فریبی را نیز داشت که جایگزین دموکراسی نشود: «نخبگان، دموکراسی را از مردم ربوده‌اند. برای بازگرداندن دموکراسی و گرفتن حق مردم لازم است نخبگان را که با تظاهر به دموکراسی، اهداف واقعی خود را پنهان می‌کنند، از مخفیگاه خود بیرون کشید و به زباله‌دانی انداخت» (رانسیمن، ۱۳۹۸: ۷۳). خود دموکراسی را نیز، غرور فراگرفته است و

1. Audience Democracy
2. Spectator Democracy
3. Plebiscitary Democracy
4. Zombie Democracy

دموکراسی گرایان گمان می‌برند که در نبرد سیاست‌ورزانه، همیشه پیروز میدان بوده‌اند و اکنون نیز خطری آنان را تهدید نمی‌کند، اما «دموکراسی نیابتی امروز را با صفاتی چند می‌توان توصیف کرد: خسته، کینه‌جو، مالیخولیایی، خودفریب، سست، و غالباً بی‌فایده. بیشتر به روزهای شکوهمند گذشته دل خوش دارد. این وضعیت تأسف بار، ترجمان حال ما و جامعه‌ای است که ساخته‌ایم، اما ترجمان خود ما نیست. دموکراسی نیابتی‌ای که امروز داریم، چیزی نیست جز یک روش حکمرانی که به دست خود ساخته‌ایم و به دست خود نیز می‌توانیم تغییرش دهیم. پس چرا آن را با چیزی بهتر جایگزین نمی‌کنیم؟ (رانسیمن، ۱۳۹۸: ۱۹۳). رانسیمن از خیال خام همیشه‌سربلند و پیروز بودن دموکراسی خواهان، نمونه‌ای می‌آورد که مثالی است از باور به این قضیه که انگار دموکراسی، خودش از خودش دفاع می‌کند. در اکتبر ۱۹۶۲، بحران موشکی کوبا سیزده روز دنیا را به لبه پرتگاه یک جنگ اتمی نزدیک نمود و سرنوشت تمدن بشری را به تار مویی بند کرد. سرانجام با سیاست‌ورزی کندی و خروش‌چف، ماجرا ختم به‌خیر شد، اما «ده روز پس از آن، انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره در آمریکا برگزار می‌شد. رأی‌دهندگان مجال یافتند در مورد فرصت تاریخی‌ای که نصیبشان شده بود، اظهار نظر کنند. ببینید مردم چگونه دستمزد رئیس‌جمهور را دادند؟ حزب دموکرات، یعنی حزب رئیس‌جمهور، در هر دو مجلس (مجلس نمایندگان و مجلس سنا)، چندین کرسی خود را از دست داد. در حوزه‌هایی که حزب دموکرات کرسی خود را از دست داد، موضوعی که مردم را نگران کرده بود و به واسطه آن آرای خود را از حزب دریغ کردند چه بود؟ قیمت غله! (رانسیمن، ۱۳۹۸: ۱۲۵). شاید، وقوع فاجعه، زمامداران را بر سر عقل آورد و بشود با به‌کار گرفتن فجایع انسانی، در راستای بیدار کردن وجدان انسان‌ها، عمل کرد: «ایده فاجعه بزرگ ممکن است تأثیر مثبتی بر سیاست‌های دموکراتیک داشته باشد و سیاستمداران را به فکر و عمل در جهت مثبت وادارد» (رانسیمن، ۱۳۹۸: ۹۷)، زیرا، «اگر بگوییم فاجعه، دموکراسی را بیهوده خواهد ساخت، دیگر نمی‌توان از فاجعه برای بیدار کردن وجدان مردم و سیاستمداران استفاده کرد. لازم است مردم باور داشته باشند، کاری که می‌کنند نتیجه‌ای مثبت خواهد داشت. در غیر این صورت خواهند گفت، کاری از دستشان بر نمی‌آید. اگر بخواهیم برای تحریک مردم به انجام

کاری آن‌ها را از آینده بترسانیم، نباید کاری کنیم که از ترس دست به کاری نزنند» (رانسیمن، ۱۳۹۸: ۹۹-۹۸)؛ بنابراین، بر سر دوراهیِ نابودی تمدن بشری یا برای رسیدن به بهترین آینده ممکن، «چاره‌ای جز عبور از بدترین تجربه‌ها نداریم. افزون‌براین، باید از همین‌جا که هستیم، شروع کنیم. زمان حال، نشانه‌هایی اندک از آینده دارد، ولی بیشتر آن، پژواک گذشته است. درمقایسه با دورنمای ناشناخته، همین دموکراسی که بسیاری از آن روی گردانده و به آن بی‌اعتماد شده‌اند، هنوز مکانی آشنا و راحت است. این، بحران میان‌سال‌گی ماست» (رانسیمن، ۱۳۹۸: ۲۳۹). از این دیدگاه، از سه راه پیشنهادی رانسیمن برای رویارویی با دشواریِ نابودی دموکراسی، در راستای نگره نوشتار، یکی هم این است که: «اگر اصرار کنیم که حتماً هر صدایی شنیده شود، سیاست به بازار مسگران تبدیل خواهد شد. از آن‌سو، هرگاه بهترین نتایج را بخواهیم، شاید بهتر باشد سیاست را به کسانی که می‌دانند چگونه به آن نتایج برسند، واگذاریم و اجازه دهیم کارشان را بکنند. اقتدارگرایی قرن بیست‌ویکم ممکن است جایگزینی عملی و نیمه‌کاره برای دموکراسی باشد، اما جایگزین جزمی‌تری نیز وجود دارد که ریشه‌هایش در قرن نوزدهم نهفته است. چرا اساساً حیثیت و احترامی را که ملازم حق رأی است، ریشه‌کن نکنیم؟... به جای آن به متخصصان و نخبگان احترام بگذاریم... این نگاه به سیاست نامی دارد: کاردان‌سالاری^۱، یا حکومت دانشمندان. کاردان‌سالاری، نقطه مقابل دموکراسی است، زیرا در این سیستم، حق شرکت در تصمیم‌گیری سیاسی، مختص کسانی است که دانش لازم را دارند و می‌دانند چه می‌کنند. درحالی‌که فرض اساسی دموکراسی همیشه این بوده که دانش، شرط شرکت در روند تصمیم‌گیری جامعه نیست. شخص، حق شرکت در روند تصمیم‌گیری را دارد، نه به سبب اینکه می‌داند چه می‌کند، بلکه به این دلیل که خودش، عواقب تصمیمات متخذه را تحمل خواهد کرد» (رانسیمن، ۱۳۹۸: ۲۰۹-۲۰۸). نوشتار کنونی، ایده آمیختگی کاردان‌سالاری را با دو شیوه دیگر سیاست‌ورزی درپیش گرفته است، زیرا تا سیاست‌ورزی هست، دموکراسی و اقتدارگرایی را نمی‌توان نادیده پنداشت.

۴. بررسی داده‌ها

تا سیاست هست، چاره‌ای از حکمرانی نیست؛ چه اقتدارگرایانه، چه دموکراتیک، اما کرونا، معادله‌ی زمامداری را برهم زده است. ازیک‌سو، «حکمرانی پساکروناوی به شرطی بهتر می‌شود» (فاضلی، ۱۳۹۹: ۲۲)؛ و ازدیگرسو: «آیا می‌توان بحران را از سر گذراند بدون آنکه به گسترش استبداد گردن نهاد، و آیا می‌توان به‌جای بازگشت به مدلی قدیمی، جامعه‌ای نو را ابداع کرد که بدون ایجاد تماس، ما را به یکدیگر وصل کند؟» (شاپین، ۱۳۹۹: ۲۸) و همچنین: «کووید-۱۹، جهانی را خواهد ساخت که بسته‌تر، کم‌رونق‌تر، و کمترآزاد است... ترکیب ویروسی کشنده، نابسندگی برنامه‌ریزی‌ها، و بی‌کفایتی رهبران، بشر را به مسیری جدید و نگران‌کننده سوق داده است» (والت، ۱۳۹۹: ۲۷). در فضای پس‌ازکرونا، کمابیش هیچ‌کس دودل نبود که دنیا دگرگون گشته و نیازمند رویه‌هایی نو شده است: «نظارت مشترک، برنامه‌های مشترک برای مقابله با رویدادهای غیرمترقبه، و عهدنامه‌های جدید... محدود شدن حدودو ثغور تعریف منافع ملی توسط کشورها» (نای، ۱۳۹۹: ۲۷)، و همچنین: «بحران کرونا، زنگ خطر دنیایی کمتر جهانی را به صدا درآورده است» (لگرین، ۱۳۹۹: ۲۷). در این میان، پای سیاست‌ورزی نیز به‌وسط کشیده شد: «دولت‌ها تضعیف خواهند شد و ناکارآمدی دولت‌ها در همه‌جای جهان خصیصه‌ای شایع خواهد شد» (هاس، ۱۳۹۹: ۲۷)، و پرسشی که درافکنده شد: «آیا دموکراسی‌ها به‌سبب ناکارایی ذاتی و تفرقه سیاسی‌شان لنگ می‌زنند، یا باز بودن و تکثرشان شرایط را برای بسیج عمومی مؤثرتر تمام نهادهای خصوصی و عمومی مهیا می‌کند؟» (اشمان، ۱۳۹۹: ۲۸). هنوز آشکار نشده است که اپیدمی و سپس، پاندمی کرونا، فرجام رویدادهای بی‌شمار بوده است یا آغاز دیگررخدادها: «اپیدمی‌ها رویدادند نه روند... در لحظه‌ای از زمان آغاز می‌شوند، در محدوده‌ای از فضا و زمان گسترش می‌یابند، سلسله‌تنش‌های فزاینده‌ی افشاکننده‌ای را ایجاد می‌کنند، به بحرانی در منش فردی و جمعی تبدیل می‌شوند، و بعد کم‌کم به‌پایان می‌رسند» (کراستف، ۱۳۹۹: ۲۹)، اما نکته‌ی مهم این است که کروناویروس، سیاست‌ورزی را نیز به تله‌ی خود انداخته است: «به کارشناسان اعتماد نداریم» پوپولیس‌ت‌ها در بحران فعلی، به تخصص‌گرایی بازگشته است. اکثر مردم حالا که پای مرگ‌وزندگی‌شان درمیان

است، کاملاً آمادۀ اعتماد به متخصصان و ارزش نهادن به علم هستند. به وضوح می‌توان دید، این قضایا چطور مشروعیت متخصصان را که پرچم مبارزه با ویروس را در دست دارند، افزایش داده است» (کراستف، ۱۳۹۹: ۲۹)، زیرا در مبارزه با کرونا، درپیش گرفتن برخی تکنیک‌ها، سیاست‌ورزی حتی دموکراتیک را دچار در دسر بی‌اخلاقی نمود و فضا را برای دگردیسی در زمامداری فراهم کرد: «سناریوی داروینستی [به ویروس اجازه دهیم تا جایی که ممکن است، سریع‌تر شیوع یابد؛ به این امید که سریع‌تر به ایمنی گله‌ای برسیم...؛ آنکه بهتر با شرایط تطبیق پیدا می‌کند، بقا می‌یابد]... بسیار غیرمسئولانه است. به وضوح سناریوی انسان‌دوستانه‌تری که... متخصصان بهداشت عمومی ارائه کرده‌اند، گزینه مطلوب‌تری است» (سندل، ۱۳۹۹: ۳۱). وانگهی، دشواره‌های برآمده از وضعیت کرونایزده همچون «خودمراقبتی شدید و تعمیق‌بخشی به ایدئولوژی خود و وضعیت انزوابخش اکنون و فردگرایی تشدید یافته خویش» (منصوری، ۱۳۹۹: ۲۶۷)، بدبینی‌های شدیدی را نیز پدیدار ساخت؛ از جمله: «ستیغ متوهمانۀ ابرانسان... چه فاوست باشد، چه دن‌کیشوت در فرار از بحران» (امامی، ۱۳۹۹: ۱۹۹) و همچنین: «ترس اجتماعی (از کمبود و در نتیجه، هجوم برای خرید و انبار کردن)؛ حب نفس؛ ترس از مرگ (هابزی)» (صبوریان، ۱۳۹۹: ۲۱۴) در زمانه‌ای که «حکمرانی شیشه‌ای و اعتمادساز در سایه فناوری‌های نوین ارتباطی و اجتماعی» (حمزه‌پور، ۱۳۹۹ الف: ۳۳۰) پدیدار شده است، یک ویروس کمتر از ذره را به یک دشواره غول‌آسا تبدیل کرد: «ابرمسئله کرونا، مسئله بدون ساختار، پیچیده، بدتعریف، و بدقلق» (حمزه‌پور، ۱۳۹۹ ب: ۳۳۴) است که توان در هم ریختن تمام ساختارها را دارد؛ بنابراین، «اگرچه موضوع ویروس کرونا، موضوعی در حوزه پزشکی است، اما مدیریت و خط‌مشی‌گذاری در این‌باره، کار پزشکان نیست» (لطیفی، ۱۳۹۹: ۳۱۹)، و سیاست‌ورزان به‌مثابه «شهرانی که پاس رعیت نگه می‌دارند» نیز می‌بایست کارویژه‌های حکومت‌گری را با تخصص‌گرایی در هم آمیزند و از «کاررابه‌کاردان‌سپردن» (بیانی، ۱۳۹۹: ۱۰۷) ابایی نداشته باشند.

دانش سیاست را، علم قدرت نامیده‌اند؛ قدرت سیاسی سازمان‌یافته و نهادین؛ پس، علوم سیاسی، دانش دولت است و هرگونه گفت‌وگویی بر سر چند و چون

سیاست‌ورزی (دموکراسی/اقتدارگرایی/توتالیتریزم) برپایه دولت، آغاز می‌شود: «اگر کسی بپرسد که ما امروزه، خودمان را چگونه اداره می‌کنیم — چه ترتیباتی برای زندگی در کنار یکدیگر در جامعه داریم — جواب ما باید این باشد که امروزه، ما را، دولت‌هایی اداره می‌کنند که قدرت بی‌سابقه‌ای برای تأثیر گذاشتن بر زندگی ما دارند. دولت‌ها، هم ما را در برابر حمله به جان و مالمان محافظت می‌کنند، هم ما را به شیوه‌های متعددی تحت انضباط درمی‌آورند، و هم معیارهایی را که ما براساس آن‌ها، معاشمان را تأمین می‌کنیم، با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنیم، سفر می‌کنیم، کودکانمان را بزرگ می‌کنیم، و امثال آن را، تعیین می‌کنند» (میلر، ۱۳۸۷: ۳۶). هستی دولت یک چیز است و اینکه چرا شهروندان از دستورهای دولت، فرمان می‌برند، چیز دیگر. هرچه باشد امروزه، نوع و محتوای پرسش هم‌پیوند با چرایی فرمان‌بری از دستورهای حکومت، تغییر یافته است، زیرا پرسش‌های اساسی فلسفه سیاسی، به‌لحاظ تاریخی، دوگونه بوده‌اند: کیستی فرمانروا (مردم یا فرمان‌بران، حقی ندارند که تعیین کنند چه کسی باید فرمانروا باشد)؛ چگونگی حکومت‌گری (شهروندان هستند که تعیین می‌کنند زمامدار چگونه باید حکومت کند)، اما پرسش درست این است که «چگونه می‌توان از شر یک حکومت بد، خلاص شد؟» پرسش و پاسخی از این سنخ، بر یک پیش‌فرض استوار است: خاصیت ذاتی قدرت، هژمون شدن است؛ پس، اگر قدرت، به دست می‌آید (کسب)، و نگه‌داشته می‌شود (حفظ)، و افزون می‌شود (افزایش)، ویژگی هژمونیک قدرت، به ما می‌گوید که نظام‌های سیاسی و حکومت‌ها و دولت‌ها، مدام در جست‌وجوی تطویل عمر خود و درازآهنگ شدن نظم و انتظامی هستند که «به هر دلیل»، برساخته شده است؛ پس، پایایی عمر^۱ یک نظام سیاسی، پدیداری مهم‌تر از مشروعیت است؛ بنابراین، آنچه در مورد نظام‌های سیاسی، قابل‌اعتنا است، دیرپایی آن‌ها است. بقای حکومت، مشتمل است بر سه مؤلفه حقانیت^۲، قانونیت^۳، و کارآمدی^۴. دولت‌ها، یکی دوسه کار عمده

1. Longevity
2. Rightfulness
3. Lawfulness
4. Effectiveness

بیشتر انجام نمی‌دهند: دولت منافع دائمی جامعه (بقای نظم عمومی، ثبات اجتماعی، کامیابی اقتصادی درازمدت، و امنیت ملی) را منعکس می‌کند (هیوود، ۱۳۸۳: ۱۱۹-۱۱۸). به‌دیگرسخن، وظیفه اصلی هر حکومتی، خواه دموکراتیک و خواه قدرت‌طلب، تضمین بقای کشور است. این بقا، مستلزم انجام دادن دو وظیفه اصلی است: دفاع از استقلال کشور در برابر دشمنان خارجی و پیشگیری از حاد شدن منازعات داخلی به‌حدی که به تجزیه‌طلبی و جنگ داخلی بینجامد (رنی، ۱۳۷۴: ۱۸-۱۹).

اما در دوران کنونی، شکل‌وشمایلی سیاست‌ورزی، دیگگون گشته و انقلاب ارتباطات و ظهور شبکه‌ها، سبب‌ساز «ساختار شکنی دولت ملی» و بازسازی دموکراسی از طریق ابزارهای الکترونیک، تقویت مشارکت سیاسی، و پیوند افقی میان شهروندان شده است (کاستلز، ۱۳۸۲: ۳۲۳ و ۴۱۸)؛ بنابراین، دیگر نمی‌توان از ابزارها و درون‌مایه‌های شفاف‌ساز و برابری‌خواه انقلاب ارتباطات/دموکراسی الکترونیک، دستاوردهای پرده‌پوشانه انتظار داشت و نیز نمی‌توان در پناه جمله مشهور مدیران و رهبران مستبد که به «سندرم «نه در دوره ریاست من» (تاملینسون، ۱۳۸۱: ۲۷۱) مشهور است، ژست مقاومت در برابر نوآوری‌ها گرفت؛ بنابراین، آن آرزوی بسیار درازآهنگ که می‌خواست در قانون‌گذاری و اجرا و قضاوت، خود مستقیماً مشارکت جوید و در همه فرصت‌ها، دخالت مستقیم و بدون واسطه داشته باشد، اکنون در حال باززنده‌سازی است؛ ازاین‌رو، در وضعیتی که انسان به‌تنهایی می‌تواند با تکیه بر آگاهی‌های روزافزون و قابل‌دسترس، کارآمدی و شفافیت را از ساختار فرمانروایانه بخواهد، معلوم است که ساختار جدیدی از ویژگی‌های نوین دولت در حال پدیداری است «دولت نه منحصرأ خودفرمان، نه منحصرأ سرزمینی، غیرنظامی، حاکمیت و قانون متداخل مشترک، شهروندی مشترک، چندفرهنگی، غیرمتمرکز، غیربوروکراتیک، غیریکپارچه، با سیاست‌گذاری مشترک، کنترل مالی و مالیاتی مشترک میان شهروندان فرمانبر و شهروندان فرمانروا» (گیبیز و ریمر، ۱۳۸۱: ۱۷۶-۱۷۵). ساختار نوین در حال‌پیدایی و برآمده از هژمونی مجازی‌گری، جامعه

سیاسی (حکومت/جامعه/مردم) را نیز دگرگون می‌کند.

در این میان، تکلیف مردم در سه ضلعی جامعه سیاسی، پرسمانی پایه‌ای است: «در همه فرم‌های مختلف حکومت، از دموکراسی‌های نمایندگی تا سلطنت و دیکتاتوری‌های مطلقه، بسیار تلاش می‌شود تا به نحوی از انحا، در عین نمایشی از — اگر نه تقابل، بل دست‌کم — تمایز دولت و مردم، این دو طرف معادله به هم نزدیک جلوه داده شوند. همه فرم‌های حکومت در سده‌های اخیر کوشیده‌اند یا خود را به تمامی در جایگاه مردم بنشانند یا خود را هم‌ردیف و دوست مردم معرفی کنند، لیک آنچه چنین امکانی را برای آن‌ها فراهم کرده است، نه تنها ترفندهای ایدئولوژیک و گفتاری برای درز گرفتن شکاف‌های بین مردم و دولت، بل مهم‌تر از هر چیز، خود امکانات خاصی است که در مفهوم مردم نهفته است، یعنی به‌اتکای این واقعیت که مردم سوژه‌ای است که یا از گذرگاه نطق‌های نمایندگانش سخن می‌گوید، یا از طریق مشارکتش در فعالیت‌هایی دست‌به‌عمل می‌زند که از پیش برایش تدارک دیده‌اند: عمل منفعلانه و فردمحور رأی‌دهی، حضور در جشن‌های آیینی، مشارکت در گردهمایی‌های رسمی، و...» (حیبی، ۱۳۹۹: ۱۸). به‌همین دلیل، در روزگار هژمونی شگردهای مجازی/الکترونیک، سوژگی مردم، به‌آرامی در معرض پرسش قرار گرفته است: «مردم، سوژه‌ای است که به‌آسانی تن‌به‌اطاعت از اقتدار می‌دهد تا در نظم موجود حساب شود، می‌پذیرد که مشروعیتی برای حاکمیت ندارد مگر از گذرگاه نمایندگان و برگزیدگانش، می‌داند که باید تن به قرارداد بدهد و قدرتش را به حاکمی واحد اعطا کند تا صلاح و مصلحتش تأمین شود، اما دریغا که انبوه خلق، این بدن بدون اندام و مهم‌تراز همه، فاقد آن رأسی که بیش‌از همه معرف لویاتان و دولت است، تن‌به‌اطاعت نمی‌دهد، زیرا طبعش روبه‌سوی آزادی دارد. نظم موجود را به‌چالش می‌کشد، چون‌که این نظم بر نفی هستی او بنا شده است. چشم‌انتظار مشروعیت‌یابی از سوی نه‌تنها دولت، بلکه هیچ سازمان و جریان مخالفی نیست، زیرا می‌داند که خود، حاکم راستین هر وضعیت جمعی است. به قرارداد وقعی نمی‌نهد، چون‌که در هر موقعیتی خود تصمیم می‌گیرد که خیر و صلاحش در چیست» (حیبی، ۱۳۹۹: ۲۱).

زین سبب، حتی در پرهوادارترین نظام‌های سیاسی موجود، یعنی دموکراسی

نیز، دیگر نمی‌توان از دموکراتیک بودن سخن گفت، تازمانی‌که آشکار نباشد که منظور از مردم، کدام مردمان است: «مفهوم «مردم» در مقام موجودیتی سیاسی، هیچ‌گاه به هویتی ازپیش‌موجود در چارچوب واقعیت اشاره نداشته است، اما به‌رغم این واقعیت آشکار، شاید هیچ مفهومی به‌اندازه «مردم» بدیهی فرض نمی‌شود. به‌تبع آن، دموکراسی یا مردم‌سالاری، که بناست حکومت مردم بر مردم باشد، آکنده از ابهام‌ها و ناهمخوانی‌هایی است که هیچ شیوه‌ای از حکومت‌داری نمی‌تواند آن‌ها را رفع و رجوع کند. شکل‌های پرشمار و متفاوت تجلی دموکراسی و تنوع رژیم‌های سیاسی دموکراتیک، نه‌تنها پاسخی به این مسئله نیست، بلکه نشانگر شدت بحران بازنمایی «مردم» به‌مثابه عینیتی اجتماعی است. از دموکراسی مستقیم گرفته تا انواع دیگر آن، از قبیل دموکراسی سوسیال، دموکراسی لیبرال، دموکراسی رادیکال، دموکراسی نماینده‌ای، دموکراسی اقتدارگرا، دموکراسی مستقیم، دموکراسی مشارکتی، و... که جملگی تلاش‌های شکست‌خورده‌اند، برای پر کردن یک فقدان اساسی. به‌این‌سان، همواره نزاع بی‌پایانی بر سر تعیین محتوای واقعی دموکراسی درمی‌گیرد که هیچ راهی برای پایان دادن به آن نیست... خلاصه اینکه، وقتی به شکل‌های عملی و تحقق‌یافته دموکراسی‌های امروزی نظر می‌کنیم، بی‌درنگ متوجه حضور ابهامی بر سازنده در بازنمایی «مردم» در مقام نیروی سیاسی می‌شویم. بیهوده نیست که همه نظام‌های سیاسی و همه اپوزیسیون این نظام‌ها ادعا می‌کنند که نمایندگان «مردم»‌اند. معلوم نیست مردم در واقعیت عینی به چه چیزی اشاره دارد، تو گویی مردم همه‌جا هست و هیچ‌جا نیست» (گنجی، ۱۳۹۹: ۳۵)؛ بنابراین، از یک سو، جست‌وجوی ارزش و فضیلت مناسب روزگار مجازی‌گرایی (فرا‌تر از عدالت و آزادی و رفاه و امنیت و انصاف) کارویژه بنیادین نخبگان جامعه می‌شود، و از دیگر سو، کوشش برای جلوگیری از دوباره بر صدرنشستن دولت (پدرسالاری نظام سیاسی) اهمیت می‌یابد: «دولت یا قدرت سیاسی باید در خدمت هدایت شهروندان به یک زندگی باارزش‌تر و بافضیلت‌تر باشد؛ از این رو، ما به پاره‌ای از اصول و ایدئال‌ها نیازمندیم تا مفهوم زندگی خوب و ارزشمند را تبیین کنند» (هوشمند، ۱۳۹۹: ۵۶). پرسش این است که چه کسی و با کدام سنجه‌ها، ایدئال‌ها را تمییز دهد و زندگی خوب و ارزشمند در عصر برتری فناوری و مجازی‌شدگی، به

چه معناست؟ گرچه هنوز، سه پیش‌نیازِ کنفوسیوسیِ هر حکومت موفق، پابرجاست: «غذای کافی، تجهیزات نظامی کافی، و اعتماد مردم به فرمانروایان؛ اگر تنها یکی از این‌ها امکان‌پذیر بود، ایمان مردم به حکومت از همه مهم‌تر بود» (فلاندرز، ۱۳۹۸: ۱۵). مکان‌نبرد دموکراسی با اقتدارگرایی، راهروِ اپیستوکراسی است.

دموکراسی، چه روش حکومت‌گری باشد و چه شکل زمامداری، از درون‌مایه‌های حاکمیت مردم، برابری سیاسی، مشورت همگانی، و اکثریت سازمان‌یافته، ریخت‌ومایه گرفته است. در این معنا: «دموکراسی، نظام خاصی از پردازش^۱ و فیصله‌دادن^۲ به نزاع‌های بین‌گروهی است. این نظام، مشخصه‌هایی دارد که آن را از دیگر نظم‌های سیاسی متمایز می‌کند: وجود منافع محل نزاع و سازمان‌یابی برای تعقیب آن منافع به‌عنوان یک ویژگی دائمی عرصه سیاست به‌رسمیت شناخته می‌شود. این هنجار مشخصاً متضمن این است که: الف) گروه‌های گوناگون بتوانند برای حمایت از منافعشان سازمان‌دهی شوند؛ ب) این گروه‌ها دسترسی از نظر نهادی، تضمین‌شده‌ای به نهادهای سیاسی داشته باشند؛ ج) بازندگانی که برطبق قواعد بازی می‌کنند، حق ادامه بازی را از دست ندهند» (پرزورسکی، ۱۳۸۶: ۱۵۰). از دموکراسی به‌اندازه‌ای بهره‌گیری می‌شود که گاهی اوقات به‌نظر می‌رسد، واژه‌ای هرجایی است: «واژه دموکراسی، بسیار پرتلاطم است؛ تاجایی که... حتی دیکتاتوری‌های نظامی، خودشان را بزک می‌کنند و به‌نام دموکراسی ناصر، دموکراسی ریاستی ایوب‌خان، دموکراسی مبنایی سوکارنو، دموکراسی ارشادی فرانکو، ارگانیک دموکراسی استروسنر و دموکراسی‌گزینشی یا دموکراسی نو تروخیلو» (کریک^۳، ۲۰۰۲: ۷-۸) عرضه می‌کنند. حتی مشهورترین نظام دموکراتیک دنیا نیز به‌نام و صفت دیگری، شناسانده می‌شود: «نظام آمریکایی زمامداری دموکراتیک هم از منظری ارسطویی، الیگارشی کاپیتالیستی است در شکلی پارلمانی» (گیلبرت^۴، ۱۹۹۹: ۱۵۱). اما، دموکراسی فراتر از نام و فرایند، بر

1. Processing
2. Terminating
3. Crick
4. Gilbert

پیامد استوار است.

هواداران دموکراسی، فراتر از فرایند، به دستاوردهای دموکراسی می‌اندیشند: «دموکراسی، نتایج مطلوبی را به بار می‌آورد که عبارتند از: اجتناب از خودکامگی، حقوق اولیه، آزادی عمومی، تعیین سرنوشت خود، خودمختاری اخلاقی، تحول انسانی، حراست از منافع شخصی اولیه، برابری سیاسی، صلح‌جویی و رونق» (دال، ۱۳۷۸: ۵۸-۵۹)؛ بنابراین، به نظر می‌رسد، در روبه‌رو شدن با دموکراسی، از سطح‌های گوناگون، می‌توان سخن گفت؛ گاهی از دموکراسی ۱ و گاهی نیز از دموکراسی ۲. دموکراسی ۱، دموکراسی از منظر انتخابات سیاسی یا دموکراسی انتخاباتی است و منظور «انتخابات منظم، آزاد، عادلانه و رقابتی است که درنهایت، منصب‌های اساسی در قدرت سیاسی و همچنین، نحوه توزیع آن را معین می‌کند... انعکاس اراده و خواست رأی‌دهندگان در نتیجه انتخابات که مستلزم برگزاری انتخابات به شیوه آزاد و آزاد بودن احزاب و نامزدها برای رقابت و انجام فعالیت‌های دیگر مانند سخنرانی‌ها، انتشار نقطه‌نظرات، فراخوان طرفداران، و سازماندهی و تبلیغات در هر نقطه از کشور و تحقق این امر، مستلزم پیش‌نیازهای دیگری از جمله وجود نهادهای بی‌طرف و مستقل برای برگزاری انتخابات، عدم تقلب در شمارش آرا، حق رأی برای تمام مردم، برگزاری انتخابات با آرای مخفی، دسترسی کلیه شهروندان به رسانه‌های جمعی و وجود قانون و مقررات برای رفع و حل مشکلات احتمالی در جریان رأی‌گیری نیاز دارد» (دیاموند، ۱۳۸۴: ۱۱۹-۱۱۸)، اما این همه دموکراسی نیست، زیرا راهبرد تنها انتخابات، عبارت از آزمون تورنسل است و در این صورت، دموکراسی ۲ مطرح می‌شود که فراتر از دموکراسی ۱ است: «منظور از دموکراسی، یک حکومت غیرلیبرال و توخالی نیست. هدف هر کشوری بایستی داشتن یک نظام سیاسی باشد که از یک طرف، دموکراسی را با آزادی و از طرف دیگر، حاکمیت قانون را با حکومت خود بیامیزد... یک نظام سیاسی پاسخ‌گو بایستی حائز سه مشخصه باشد؛ اولین مشخصه، دموکراتیک بودن است؛ این ویژگی، شهروندان را قادر می‌سازد تا دولتمردان خود را در جریان یک انتخاب آزاد و عادلانه برگزینند و مشارکت سیاسی داشته باشند و خواست‌های خود را در جریان یک فرایند سیاسی آزاد ابراز نمایند. دومین ویژگی، لیبرال بودن است. این ویژگی هم دست‌اندازی

قدرت سیاسی به حقوق افراد را محدود می‌کند و به این ترتیب، از آزادی‌های مدنی و حقوق اقلیت‌ها حمایت می‌نماید. سومین مؤلفه، جمهوریت است. این مشخصه، حاکمیت قانون و حکومت خوب را در درون نهادهای مسئول محقق می‌سازد و هدف آن، نظارت بر قدرت اجرایی (و همچنین شکل‌های دیگر قدرت) و نگه داشتن آن در حالت تعادل است» (دیاموند، ۱۳۸۴: ۱۲۰). در مجموع، می‌توان از هشت شرط استقرار نظام سیاسی دموکراتیک نام برد: «حزب یا ائتلاف حزبی انتخاب شده بتواند حکومت کند؛ انتخابات دوره‌ای؛ حق رأی برای همهٔ مقیمان ثابت کشور؛ یک فرد، یک رأی؛ احزابی که برنده نشده‌اند تلاش نکنند حکومت را ساقط کنند؛ حکومت، فعالیت اپوزیسیون را محدود نکند؛ حداقل دو حزب در انتخابات رقابت کنند؛ حزب با اکثریت آرا بتواند تا زمان انتخابات بعدی حکومت کند» (انصاری، ۱۳۸۴: ۲۷۲) که مستلزم برابری رأی، مشارکت مؤثر، فهم روشنگرانه، کنترل برنامه و دستورکار سیاسی، دربرگیرندگی، داشتن اطلاعات و آزادی بیان، وجود استقلال و خودمختاری انجمنی است.

گوناگونیِ باورها دربارهٔ دموکراسی (ترشک و کوته^۱، ۲۰۰۱) سبب نشده است که واژه‌ای تعریف‌گریز شود، بلکه تعریفِ کمینه‌گرای آن دربرگیرندهٔ سه «تئورم» است: الف) مفهوم‌پردازی شومپیتری (سیستمی که حاکمانش به وسیله انتخابات رقابتی برگزیده می‌شوند)؛ ب) استاندارد پوپری (تنها نظامی است که می‌توان بدون خون‌ریزی از دست آن رها شد)؛ ج) سنجهٔ دال (سازوکار نهادی چرخش قدرت برپایهٔ رأی توده‌ها (پرزورسکی^۲، ۱۹۹۹: ۲۵-۲۳). از نگاهی دیگر، کردار و بهرهٔ دموکراسی نیز پیش چشم‌ها آمده است: «دموکراسی، مطمئناً بهشت نیست؛ باین وجود، حتی موفقیت‌های کم آن در واژگون‌سازی اقتدارگرایی، حکومت‌های فاسد و سوءاستفاده‌کننده و جایگزین‌سازی رفتارهای دموکراتیک‌تر به جای آن، مطلوب هستند» (نیوتون و ون‌دث، ۱۳۹۰: ۴۳۱). دموکراسی، عاشقان سینه‌چاک و دشمنان سرسختی دارد: «دموس گرچه از پولیس یونانی و نهادهای رومی، ریشه گرفت، ولی مبانی و آغازه‌ها و نظریه‌های آن از همان نخست، خارج از دموس بود

1. Terchek & Conte
2. Przeworski

و مبهم است» (کالیواس^۱، ۲۰۰۸: ۱)؛ تاجایی که نشانه‌های یقین به مایه و کارکرد دموکراسی را از میان برده (لفور^۲، ۱۹۸۸: ۱۹) و به نوعی از زمامداری تبدیل شده است که «از مردم و به وسیله مردم، ولی نه برای مردم (آلبرتوس و منالدو^۳، ۲۰۱۸: ۶) است. همچنین، دموکراسی، گرفتار استبداد اکثریت، حکومت ناتوان و ناکارآمد، دماگوژی، نبرد مداوم در پارلمان‌های مبتنی بر برتری احزاب و ناتوان از گرفتن تصمیم‌های بنیادین، شده است و مشخص نیست که در عمل، چه کسی حکمرانی می‌کند، زیرا نابخردانه بودن بنیان ناشناخته حکومت مردمان نادان که در تشخیص علائق و منافع خود درمانده‌اند (کانینگهام^۴، ۲۰۰۲: ۱۷-۲۲)، بن مایه دموکراسی را به عنوان حکومت از مردم/برای مردم/به وسیله مردم، دچار پرده نادانی کرده است. زین سبب، دموکراسی بسیار فروتر از مبانی و ادعاهای خود، تبدیل شده است به نامزد شدن اشخاص برای تبلیغات و انتخابات: «اکثر نامزدهای انتخابات با هدف جاه طلبی و کسب منافع فردی، نامزد انتخابات می‌شوند و کمتر انگیزه خدمت، پیشبرد، ارتقا، و رفاه ملت را در سر می‌پروراند و با بهره‌گیری از ابزار تازه نفوذ یا «میدیاکراسی» (مداخله رسانه‌ها در انتخابات و هدایت از پیش سازمان یافته مسیر آن برای رسیدن به برخی هدف‌ها و تأمین منافع شماری خاص) تنها به انتخاب شدن می‌اندیشند؛ عملی که از طریق میدیاکراسی یا تعیین مقامات انتخابی از طریق جوسازی رسانه‌ها و شست‌وشوی مغزی رأی‌دهندگان معمولی با تمرکز بر اخبار و مطالب خاص ممکن می‌شود و نوعی تخریب و انحراف دموکراسی از اصالت است» (دال^۵، ۱۹۷۱: ۷)؛ بنابراین، نظریه دموکراسی، بسیار ناهمانند است با آنچه در عمل، از یک نظام دموکراتیک پدیدار می‌شود.

اما کنار نهادن دموکراسی نیز نادرست است؛ دست کم تازمانی که جایگزین خردپسندانهای پدیدار شود؛ بنابراین، به شتاب نمی‌توان رأی به حذف دموکراسی

-
1. Kalyvas
 2. Lefort
 3. Albertus & Menaldo
 4. Cunningham
 5. Dahl

داد، زیرا «دموکراسی در معنای قدرت مردم، قدرت آنانی که هیچ عنوان خاصی در اعمال قدرت ندارند، خود، اساس آن چیزی است که اندیشیدن به سیاست را ممکن می‌کند. اگر قدرت را به داناترین‌ها، قوی‌ترین‌ها، یا ثروتمندترین‌ها ارجاع دهیم، دیگر در حوزه سیاست نیستیم» (رانسیر، ۱۳۹۱: ۷۹)؛ این نکته نیز مطرح است که: «آیا اساساً دموکرات خواندن چیزی یا کسی معنادار است؟ واضح است که شنیدن دو سویه متضاد پاسخ‌ها دور از ذهن نیست. امکان دارد شخصی پاسخ بدهد که نه! کاملاً بی‌معنی است. دیگر زمان اینکه چیزی را به کسی نسبت دهیم، گذشته است. از سوی دیگر، شاید این پاسخ را بشنویم: بله، البته!! با توجه به اینکه به هر جا نگاه می‌کنیم، برابری، عدالت، و آزادی از سوی پلوتوکراسی‌ها^۱، تکنوکراسی‌ها^۲، و مافیوکراسی‌ها^۳ در معرض تهدید است، دموکرات خواندن، بسیار هم معنادار است. دموکراسی به نمود آشکاری از قدرت از دست‌رفته تبدیل شده است؛ به این معنا که هم مفهومی شده عصای دست مقامات عالی‌رتبه و هم به نوعی به تنها ابزار دستیابی به منافع مشترک تبدیل شده است. آن‌چنان بزرگ شده است که دیگر نه می‌تواند مشکلی ایجاد کند و نه توان دارد که دست‌کم، راه‌حلی را پیشنهاد دهد... در مجموع، دموکراسی، ملغمه‌ای شده از همه چیز — سیاست، اخلاق، قانون، تمدن — و در عین حال، خالی از هر معنایی است» (نانسی، ۱۳۹۱: ۱۰۴-۱۰۳). دموکراسی، با تمام بدکرداری‌ها و نادرستی‌ها، هنوز استوارترین و خردپذیرترین زمامداری‌ها است و نمی‌توان دفاع از آن را به عهده خودش انداخت: «امروزه دموکراسی‌ها این‌گونه می‌میرند. دیکتاتوری آشکار به شیوه فاشیسم، کمونیسم، یا حکومت نظامیان، از اکثر نقاط جهان رخت بریسته است. کودتاهای نظامی کمتر اتفاق می‌افتد و سایر روش‌های به قدرت رسیدن از طریق اعمال زور و خشونت، کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد. انتخابات در بیشتر کشورها به‌طور منظم برگزار می‌شود. با وجود این، دموکراسی‌ها هنوز هم می‌میرند، اما به شیوه‌ای متفاوت. از زمان پایان جنگ سرد، زوال دموکراسی اغلب به دست دولت‌های منتخب رقم خورده است و نه ژنرال‌های

1. Plutocracies
2. Technocracies
3. Mafiocracies

ارتش و سربازان آن‌ها» (لویتسکی و زیبلات، ۱۳۹۷: ۱۴)؛ اما در دنیای جهانی شده و نه جهان گسسته^۱ (هلد^۲، ۲۰۰۱: ۱۰۲). شاید «انتخاب راه، منحصر به یکی از سه گزینه رژیم استبدادی، کمونیسم، و دموکراسی نباشد» (لاکومب، ۱۳۸۲: ۳۴). سیاست‌ورزی، از میان برداشتن دموکراسی/اتوریترانیسم نیست، بلکه سربراه کردن و دوباره در مسیر آوردن است.

دو نوع باور به حکومت‌گری وجود دارد؛ یکی، زمامداری بر پایه باور به مردم و دیگری، زمامداری بر پایه باور به قدرت قدرت‌داران. دومی را اقتدارگرایی می‌نامند، زیرا باور به حکومت از بالا و اعمال حکومت است، بدون توجه به رضایت مردم، اما راه دیگری نیز برای ریخت‌شناسی حکومت‌ها وجود دارد: «بر بنیان چهار متغیر «تکثر/ایدئولوژی/بسیج/رهبری»، پنج گونه رژیم سیاسی، یعنی یک گونه دموکراتیک و چهارگونه رژیم غیردموکراتیک (اقتدارگرا/توتالیتر/پساتوتالیتر/سلطانی) وجود دارد» (کدیور، ۱۳۸۶: ۱۱۱-۱۰۹). در میان چهار گونه نظم غیردموکراتیک، اقتدارگرایی عبارت است از: «وجود کثرت‌گرایی سیاسی محدود، اما نه پاسخ‌گو، فقدان ایدئولوژی تفسیرگر و هدایت‌گر و درعوض، وجود توانایی‌های ذهنی و نگرش‌ها و ذهنیت‌های متمایز، فقدان شدت و گستردگی و فراگیری بسیج سیاسی، و اعمال قدرت در چارچوب محدودیت‌های پیش‌بینی‌شده، اما صراحتاً تعریف‌نشده توسط رهبر یا گروه کوچکی از رهبران» (بروکر، ۱۳۸۳: ۴۴، ۵۱ و ۵۳)؛ بنابراین، «رژیم‌های اقتدارگرا، نظام‌هایی سیاسی با تکثر محدود و به‌لحاظ سیاسی، غیرپاسخ‌گو هستند؛ ایدئولوژی راهنما و دارای جزئیات ندارند، اما دارای ذهنیتی خاص هستند؛ بسیج گسترده به‌جز برهه‌ای در زمان پیدایششان - نیز در آن‌ها وجود ندارد؛ و سرانجام، رهبری که به‌دست یک شخص یا گروه است، در محدوده‌ای مبهم، اما کاملاً پیش‌بینی‌پذیر اعمال قدرت می‌کند» (کدیور، ۱۳۸۶: ۱۱۰). گوناگونی نظام‌های اقتدارگرا سبب شده است که بیش از آنکه به ناهمانندی‌های عملکرد اتوریترانیسم دقت شود، به همانندی بن‌مایه‌های رفتار رژیم‌های اقتدارگرا توجه گردد. زین‌سبب: «خواه تصمیمات یک حکومت قدرت‌طلب از سوی یک نفر گرفته شود و خواه از سوی گروهی کوچک، همه این حکومت‌ها، سه

ویژگی اصلی دارند: ۱) تصمیمات مراجع قدرت یا تا اندازه زیادی یا کاملاً، جایگزین تکنیک‌های تصمیم‌گیری از راه بحث عمومی و رأی دادن شده است؛ ۲) محدودیت‌های قانونی مانع حاکم (حاکمان) نمی‌شود و او (آنها) می‌تواند (می‌توانند) هر خط‌مشی‌ای را که برمی‌گزینند (برمی‌گزینند) تحمیل کند (کنند)؛ ۳) اقتداری که حاکم (حاکمان) مدعی آن است (اند) الزاماً یا معمولاً منشعب از رضایت دولت نیست، بلکه از کیفیتی ویژه بهره‌مند است یا شخصی یا دانشی خاص—سرچشمه می‌گیرد که پنداشته می‌شود در اختیار او (آنها) است» (رنی، ۱۳۷۴: ۱۵۴). به‌ویژه در دوران پساکمونستی و با فروپاشی توتالیتریزم روسی، و در مسیر تبدیل نظام‌های توتالیتر شورویایی و اروپای شرقی به دموکراسی، دالان رژیم‌های شبه‌دموکراتیک و نیمه‌دموکراتیک/نیمه‌اقتدارگرا پدیدار شد؛ در واقع، «یک برند جدید از اقتدارگرایی یا رژیم‌های دوگانه» و اسامی دیگر همچون نیمه‌اقتدارگرا، اقتدارگرایی انتخاباتی^۲، و اقتدارگرایی رقابتی^۳ (براون‌لی^۴، ۲۰۰۷: ۲۵-۲۶) شکل گرفته است که نه دموکراتیک‌اند و نه می‌توان اقتدارگرا نامیدشان؛ پس از پدیدار شدن زمینه‌های اجتماعی فروپاشی رژیم‌های غیردموکراتیک «میزان چشمگیری از نارضایتی توده‌ای، سازماندهی به نارضایتی، ماهیت اجتماعی و رهبری جنبش مقاومت، ایدئولوژی مقاومت، فروپاشی رژیم‌های غیردموکراتیک رخ می‌دهد که نتیجه ترکیب هشت عامل است: (ایدئولوژی + رهبری + سازماندهی + نارضایتی) + (بحران همبستگی + بحران کارآمدی + بحران مشروعیت + بحران سلطه) = فروپاشی رژیم غیردموکراتیک» (بشیریه، ۱۳۸۴: ۶۱-۶۰). در فرایند عبور از توتالیتریزم و استبداد و دسترسی به دموکراسی، گذرگاه میانی اتوریتاریانیسم پدیدار می‌شود که در گام‌های نخست، استوار بر نوعی «دموکراسی جانبدار نخبگان» (آلبرتوس و منالدو^۵، ۲۰۱۸: ۳۹) است. پس از دهه‌ها موازنه عددی میان دموکراسی‌ها با نظام‌های استبدادی و توتالیتر، رقم رژیم‌های اتوریتارین سیر صعودی داشته است، زیرا از شمار نظام‌های استبدادی و

1. Semi Authoritarianism
2. Electoral Authoritarianism
3. Competitive Authoritarianism
4. Brownlee
5. Albertus & Menaldo

توتالیترا، بسیار کاسته شده و پیش از دسترسی به دموکراسی، شمار نظام‌های در حال گذار اقتدارگرا، به گونه‌ای چشمگیر افزون شده است؛ رژیم‌هایی که قدرت اجرایی و سیاسی را از ابزارهای دموکراتیک به دست نمی‌آورند و انتخابات آزاد و منصفانه ندارند (گرچه انتخابات برگزار می‌کنند)، یا پس از برگزاری انتخابات، قواعد و قوانین انتخاباتی را به نفع رویه‌های اقتدارگرایانه تغییر می‌دهند (فرانتز^۱، ۲۰۱۸: ۶). البته نکته این است که نه انتقاد از دموکراسی، گشاینده راهی است برای برگشتن به اتوریتاریانیسم و نه بدکرداری‌های اقتدارگرایی، توجیه‌کننده تمامیت‌خواهی است، زیرا توتالیتاریانیسم با ویژگی‌هایی همچون چیرگی دستگاه ایدئولوژیک، نظام تک‌حزبی در بند ایدئولوژی، رهبری یک‌نفره، پلیس مخفی گسترده و دهشت‌افکن، انحصار رسانه‌ها و انحصار اقتصادی، به شدت، بدکردارتر و بسته‌تر از یک نظام اقتدارگرا است. در این میان و تا دسترسی به یک توافق عام درباره بهترین شیوه زمامداری (که البته به سختی ممکن و شاید هم ممتنع است) درست‌ترین کار، کاستن از کثرت‌های دموکراسی و زدودن رویه‌های یک‌سالارانه از اقتدارگرایی است.

زمامداری دانایان و کاردانان و ماهران یا اپیستوکراسی، رویکردی تازه به سیاست‌ورزی نیست و از دوران کلاسیک، هوادارانی داشته است؛ به‌ویژه اینکه، نام افلاطون و فیلسوف‌شاه، به میان است. اپیستوکراسی، به معنای «نظامی از حکومت‌گری است که در آن، زمامداری از آن دانایان و صاحبان معرفت» (ژانگ^۲، ۲۰۱۸: ۱-۲) است. اما آنچه اپیستوکراسی را تازه و زنده کرده و دوباره به گستره فلسفه سیاسی پرتاب کرده است، درون‌مایه ادعایی کاردان‌سالاران درباره برتری و جایگزینی اپیستوکراسی بر و به جای دموکراسی است. گزاره‌هایی مانند حکومت متشخصان^۳، زمامداری صاحبان معرفت^۴، حکومت خرد^۵ در همراهی با حکومت آموزش‌یافتگان^۶، حکومت وزین‌رأی‌داران^۱، حکومت بهترآموزش‌دیدگان^۲ و

1. Frantz
2. Zhang
3. Identified
4. Knowers
5. Wise
6. Rule of Educated

حکومت شهروندان خردگرا^۳ (استلوندا^۴، ۲۰۰۳: ۵۴ و ۵۵ و ۵۸ و ۶۱) از دورانی کهن در تاریخ فلسفه سیاسی، جا افتاده و هواداران پروپاقرصی از افلاطون گرفته تا میل و رالز داشته است، اما «زاممداری دانشمندان»^۵ و جایگزینی دانش به جای دموس، رویه‌ای دوباره‌جان‌گرفته در فلسفه سیاسی به‌شمار است که دستاورد نوشتارهای جیسون برنان علیه دموکراسی و به‌نفع اپیستوکراسی، ازیک‌سو، و نوشتارهای دیوید استلوندا علیه اپیستوکراسی است. درواقع، اپیستوکراتیک شدن حکومت، قیامی است علیه دموکراسی با بهره‌گیری از کاستی‌ها و کژی‌های نظریه و عمل دموکراتیک و نه اصلاح رویه‌های دموکراتیک، آن‌گونه که بیتهام نوشته است: «گردهمایی برای اجماع مجمعی است که در آن، یک گروه از افراد عادی، سؤالاتی درخصوص یک موضوع علمی یا مربوط به فناوری را که موضوع مورداختلاف در حوزه منافع سیاسی و اجتماعی است، نزد متخصصان مطرح کرده و به پاسخ‌های متخصصان نیز گوش فرامی‌دهند» (بیتهام، ۱۳۸۹: ۱۹۹). ادعای اپیستوکراسی فراتر از این است: «دموس پذیرفته است که گروهی کوچک از مردم – کاردانان و خردمندان – بهتر از دیگران، هنجارهای بایسته یک زندگی جمعی را می‌دانند و درباره چگونگی اجرای هنجارها نیز بهتر از دیگران تصمیم می‌گیرند و اگر مردم این موضوع را حقیقت بدانند و پذیرند که اپیستوکرات‌ها بهتر از دیگران، هنجارهای یک زندگی شایسته را درک و طرح می‌کنند، پس درواقع، خود مردم پذیرفته‌اند که کاردانان و دانایان، زمامداری کنند» (لیپرت‌راسموسن^۶، ۲۰۱۲: ۲۴۳). چنین ادعایی می‌تواند به پدیدار شدن استبداد اپیستوکراتیک بینجامد؛ زین سبب بوده است که برخی از هواداران زمامداری اپیستوکراتیک، مسئله «اپیستوکراسی محدود»^۷ را مطرح کرده و هوادار «زاممداری

1. Rule of Weighted Voting
2. Rule of Well-Educated
3. Rule of Reasonable Citizens
4. Estlund
5. Scholocracy
6. Lippert-Rasmussen
7. Limited Epistocracy

صاحب‌صلاحیت به‌وسیلهٔ نهادهای خبره^۱ (مانور^۲، ۲۰۲۰: ۵) شده‌اند تا حکومت‌گردانان، شخصی جلوه نکنند، گروهی باشد، و از درون‌مایه‌های دموکراتیک دور نشود. پیش‌انگارهٔ کاردان‌سالاران، فریبنده و دوچهره است: «خبرگان، دارندهٔ دانش حقایق سیاسی» هستند؛ بنابراین، «نخبگان/خبرگان/ماهران، باید محق به زمامداری» (مین^۳، ۲۰۱۵: ۲-۱) به‌شمار آیند، چون پیوند میان دو گزارهٔ «نخبگان، بهتر می‌دانند» و «نخبگان باید زمامداری کنند»^۴ را بدیهی می‌دانند. البته این نکته‌سنجی، بدیع نیست، زیرا این قضیه که دموکراسی، چیزی جز «برتری نخبگان»^۵ (بست و هیگلی^۶، ۲۰۱۰: ۱) نیست، تازه نیست و در اندیشه‌های موسکا، پاره‌تو، میخلز، و وبر، ریشه دارد. شومپتر نیز با توجه به نهادهای اقتصادی، حقوقی، علمی، سیاسی، و فرهنگی جوامع مدرن، «دموکراسی را مشارکت شهروندان در همراهی با نخبگان در بالاترین سلسله‌مراتب نهادی جامعه» (انگلتاد^۷، ۲۰۱۰: ۶۱) می‌داند.

جایگاه و نقش دانش و معرفت در فرایند تصمیم‌گیری سیاسی، جان‌مایهٔ نظریه‌های هنجاری سیاسی بوده و به‌ویژه، آمیزهٔ اپیستوکراسی+روگرفت، و گرنه‌برداری از «episteme» یونانی (هولست^۸، ۲۰۱۴: ۱) است و به پیوند میان «استعداد و صلاحیت‌گردانان» و «حکمرانی دانایان»^۹ اشاره دارد، اما «دموکراسی اپیستوکراتیک»، در واقع، نوعی «دفاع هنجاری اخلاقی از دموکراسی است تا هم ارزش‌های ابزاری دموکراسی نگه داشته شود و هم کیفیت تصمیم‌گیری، بهینه گردد» (هولست و مولاندر^{۱۰}، ۲۰۱۴: ۱۴-۱۳ و ۱۸)؛ تاجایی که بتوان به آن لقب «تصمیم‌گیری کارشناسانهٔ خبره‌راهنما»^{۱۱} داد

1. Qualified Rule by Expert Institutions
2. Manor
3. Min
4. Experts Know the Best, Experts Should Rule
5. Elite-Dominated Democracy
6. Best & Higley
7. Engelstad
8. Holst
9. Epistemic Capabilities, Rule of the Knowers
10. Holst & Molander
11. Expert-Guided and Expertise-Based Decision-Making

و از «تصمیم‌گیری دانش‌بنیان»^۱ سخن گفت. از این دیدگاه، فرض این است که جوامع انسانی نیاز دارند که هنگام تصمیم‌گیری، از دگماتیسم و رفتارهای دلخواهانه، گریزان شوند و پایه تصمیم‌گیری را بر صلاحیت‌های شناختی و گواهی‌های علمی قرار دهند؛ کاری که نه در توان نظریه‌دموکراسی است و نه البته دموکراسی چنین ادعایی دارد؛ بنابراین، راه درست آن است که «در یک جامعه منظم و درست‌انضباط‌یافته، تصمیم‌گیری‌های دموکراتیک باید بهره‌مند از رهیافت دانش‌ورزانه باشد و جامعه علمی، سیاست‌گذاران را از واقعیت‌ها و شواهد آگاه کنند» (بودزپدرسن^۲، ۲۰۰۸: ۳۷-۳۸)، اما، پرسش این است که آیا میان تصمیم‌خیرگانه و جنبه‌های دموکراتیک تصمیم‌گیری‌های فنی، پیوند وجود دارد یا خیر؛ همچنین، آیا می‌توان تمام تصمیم‌های همپوند با اداره جامعه را به دو بخش جداگانه تکنیکال و سیاسی، دسته‌بندی کرد. کمینه اینکه، در فرایند تصمیم‌گیری‌های تکنیکال در نظام‌های دموکراتیک، «هم می‌بایست به شهروندان گوش کرد و هم به نخبگان که هرکدام چه پیشنهاد می‌دهند» (اوانز^۳، ۲۰۱۴: ۹۶)، زیرا در تحلیل نهایی، هردو، شهروند به‌شمار می‌آیند.

ولی، پیشنهاد جسورانه ایستوکرات‌ها، چیز دیگری است، چون آنان نمی‌خواهند اربابان دانش و شناخت (دانایان/ کاردانان/ ماهران/ صلاحیت‌داران/ دانشمندان) را شهروند به‌شمار آورند (که برابر با آموزه‌های دموکراتیک، یک‌نفر، یک رأی دارد)، بلکه می‌خواهند «صاحبان ایستمه»، «آبرشهروند»^۴ به چشم آیند. درواقع، ایستوکرات‌ها، خواهان «حق رأی برپایه آگاهی» هستند و به‌ویژه، پس از انتشار کتاب «علیه دموکراسی» جیسون برنان^۵، برداشتی که از کاردان‌سالاری شد، نه نظریه‌ای برای گره‌گشایی از معمای اخلاقی دموکراسی (که دموکراسی و حق رأی برابر را اخلاقی می‌دانند) بلکه یک نظریه جایگزین دموکراسی و علیه آن بود. برنان با گونه‌شناسی سه‌گانه رأی‌دهندگان، یعنی هابیت‌ها (علاقه و دانش سیاسی بسیار

1. Science-Based Policy-Making
2. Pedersen
3. Evans
4. Super-Citizen
5. Jason Bernnan (2016) *Against Democracy*, New Jersey: Princeton University Press.

ناچیز)، هولیگان‌ها (تعصب بسیار و رفتار جهت‌دار در ارزیابی اطلاعات و مردود شمردن بی‌درنگ ایده‌های مخالف)، و والکن‌ها (دارای اطلاعات کافی و قدرت تحلیل پیچیده و ذهن باز و مانع غلبه احساسات بر قضاوت) دموکراسی و رأی را عبارت می‌داند از نوعی بلیت بخت‌آزمایی و لاتاری که فرصت را برای بدبهره‌گیری سیاستمداران، ایدئولوگ‌ها، عوام‌فریبان، و مردم‌نوازان فراهم می‌آورد. اما باور دیگری نیز وجود دارد و از «سقلمه بزرگ» (تامپینو، ۱۳۹۶) سخن به میان می‌آورد: «دولت‌ها باید ساختارهای انتخاباتی‌ای که فرایند انتخاب و ابراز عقیده را کارآمدتر می‌کنند، تقویت کنند؛ ساختارهایی که به افراد اجازه می‌دهند تا راحت‌تر درباره همه چیز ساز خودروهایی با بهره‌وری بیشتر تا طرح‌های بازنشستگی-اظهارنظر کنند. امروز دموکراسی بیش از هر زمان دیگری تهدید می‌شود، به‌ویژه اینکه عصای پادشاهی دیروز، حالا جای خود را به ابزارهای دیجیتال داده که اجازه می‌دهند یک نفر بدون مشارکت دادن توده مردم در فرایندهای دموکراتیک، آن‌ها را اداره و کنترل کند».

سیاست‌ورزی کنونی در میان کشورهای جهان، دچار آونگ شده است؛ گهی به سود دموکراسی است و گاهی به نفع اقتدارگرایی. نکته این است که هیچ‌کدام حذف نمی‌شوند و بازی تاج‌وتخت سیاست را یک‌سره نمی‌کنند. نگارنده نوشتار با بهره‌گیری از پرسش‌هایی که برای تمایزگذاری میان گونه‌های گونه‌گون نظام سیاسی (هیوود، ۱۳۸۹: ۴۷) بر ساخته شده است، نظام اپیستوکراتیک را یک راه‌حل نهایی یا یک جایگزین دموکراسی یا اقتدارگرایی نمی‌داند، بلکه اندیشه/رویه/نهاد/مدرس‌سازانی به‌شمار می‌آورد که بایسته است پدیدار شود برای کمک‌رسانی به دموکراسی و اقتدارگرایی، به‌منظور کاهش رنج‌های برآمده از بدکرداری و کاستی و کثری و ناکارکردی سیاست‌ورزی دموکراتیک/اتوریتز؛ بنابراین، اپیستوکراسی (چه در سطح اندیشه‌ورزانه، چه در سطح رفتارسازی، و چه در سطح نهادین) نمی‌خواهد به پرسش‌های چهارده‌گانه (چه کسی فرمان می‌راند؟ رضایت مردم چگونه به‌دست آمده است؟ قدرت حکومت متمرکز است یا پراکنده؟ در نظام سیاسی چه نوع نظارت و موازنه‌ای عمل می‌کند؟ قدرت حکومت چگونه به‌دست آمده است؟ قدرت حکومت چگونه واگذار شده است؟ آیا رژیم باز و رقابتی است یا انحصارگر؟ رشد مادی در چه سطحی است؟ جامعه به‌لحاظ مادی چقدر در رفاه

است؟ ثروت تاچه حد عادلانه توزیع شده است؟ زندگی اقتصادی چگونه سازمان یافته است؟ نقش اقتصادی حکومت چیست؟ رژیم، چقدر باثبات و برجامانده است؟ رژیم تاچه اندازه آمادگی برای واکنش نشان دادن در برابر نیازها و مخالفت‌ها دارد؟) پاسخ دهد، بلکه می‌خواهد نشان دهد که نه سیاست‌ورزی دموکراتیک، «بازی رأی‌گیری» است و نه اتوریتاریانیسم، «راه‌حل نهایی».

دستاورد

تاج‌وتخت دولت و سیاست‌ورزی، در هاله‌ی کروناویروس قرار گرفته است. جهان، در بحران‌های گوناگون (گرم شدن هوا، ذوب شدن یخ‌های قطبی، جاری شدن سیلاب‌ها، زیر آب رفتن زمین‌های کشاورزی، کمبود مواد غذایی، شدت گرفتن مهاجرت‌ها، افزون شدن بیکاری، افزایش درخواست‌های پناهندگی، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، گسترده‌تر شدن تروریسم، افزون شدن خطر بیوتروریسم، افزون شدن فاجعه‌های طبیعی، گسترش فقر، و...) گرفتار شده و سامان‌یابی جامعه‌های انسانی، با دشواری روبه‌رو شده است. هرکدام از سیاست‌ورزی‌های (چندسالاری‌ها و دموکراسی‌های جدید و دیکتاتوری‌های نظامی و اقتدارگرایی‌های مذهبی و نظم‌های شرق‌آسیایی، شبه‌دموکراسی‌ها، و نیمه‌اقتدارگرایی‌ها) پاسخ‌هایی گونه‌گونی هستند به معماهای کشورداری در کشورهای گوناگون، اما در هنگامه‌های بحران (مانند همه‌جهان‌گیری کروناویروس) از همه سیاست‌ورزی‌ها، انتظار می‌رود که پیامدهای فاجعه را، کارآمدتر، حرفه‌ای‌تر، و کم‌هزینه‌تر، واریسی کنند. پیچیدگی دشواری‌های برآمده از همه‌گیر شدن بحران‌های جهانی، نمودگر این شده است که زین‌پس، نبایست به سیاست‌مداران امید بست که بتوانند به تنهایی، در جست‌وجوی راه‌حل برآیند، بلکه، آنان نیاز به هنباز دارند. برای اداره جامعه، خرد سیاست‌ورزانه و شگردهای زمامدارانه، به تنهایی، بسنده نیست؛ ازبس که، امر کشورداری پیچیده و هزارتو شده است. سیاست‌ورزان، داو و خواسته قدرت دارند، اما برای برطرف کردن دشواری‌های کشوربانی، به قدرت سیاسی ناب و خودبنیاد، نیاز نیست. سیاست رهاشده به‌حال خود و یک‌سر در اختیار زمامدار، یا به خودکامگی و نخبگان پرده‌نشین، سرانجام می‌یابد، یا به بی‌سروری و هرج‌ومرج کف خیابان. چاره کار، اپیستوکراتیک کردن سیاست است تا ازیک‌سو، دموکراسی‌ها، بهبود

یابند و زمامداری شایسته‌تر را پیشه کنند، و از دیگرسو، اقتدارگرایی‌ها، به بنیان‌های دموکراتیک‌تر نزدیک‌تر شوند و از رویه‌های یک‌سالارانه دلبخواهانه، دوری گزینند. هنگامی که از بهبود و فرگشت شیوه‌های سیاست‌ورزی، سخن به میان می‌آید، نمی‌توان ایران را «مگرپذیر» کرد و جدای از سرشت و سرنوشت کشورداری در کشورهای دیگر جهان دانست. کروناویروس، نشان داد که هیچ دوگانگی‌ای میان کشورهای جهان، نگذاشته و همه کشورهای را همسان، زیر کوبش قرار داده است؛ بنابراین، آینده کشورداری در ایران نیز با ایستوکراتیک شدن سیاست، دچار دگرگونی و فراگشت خواهد شد.

سیاس و قدردانی

نگارنده از دکتر محدثه جزایی، مهدی فیاض و سیده‌هاشم منیری (دانش‌آموخته و دانشجویان دکتری علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد) و دکتر سیدمحسن موسوی‌زاده جزایی (دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی پژوهشکده مطالعات فرهنگی اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری) سپاسگزار است. آقای دکتر موسوی‌زاده جزایی (در یافتن منابع فارسی و انگلیسی و همچنین، توانمندسازی ایده نوشتار)، خانم دکتر جزایی (با درمیان‌گذاشتن برخی نکته‌سنجی‌ها)، آقای منیری (در یافتن برخی منابع اصلی و درمیان‌گذاشتن ایده‌ای تازه درباره کرونا و سیاست) و آقای فیاض (با شناساندن دو منبع اصلی هم‌پیوند با اندیشه سیاسی یونان و سه نقد از نوشتار) یاری‌رسان نگارنده بودند. قدردان‌شان هستم. نوشتار، به آنان پیشکش است.*

یادداشت‌ها

۱. نگارنده، از نوشتارهای نامبردگان، برداشتی آزاد داشته است. می‌توانید بنگرید به:

<https://fararu.com/fa/news/435584>

<https://donya-e-eqtasad.com>

<http://khaneh-azarbaijan.ir/News/200>

<https://engare.net/about-the-epidemic/>

<https://engare.net/corona-neoliberalism/>

<https://www.farsnews.ir/news/13990201000716>

<https://foreignpolicy.com/2020/03/20/world-order-after-coronavirus-pandemic>

منابع

احراری، حمید (۱۳۹۹)، «آن دیگری منم!»، پویه، شماره ۱۱.
استنفورد، مایکل (۱۳۸۴)، *درآمدی بر تاریخ پژوهی*، ترجمه مسعود صادقی، تهران: سازمان
سمت و دانشگاه امام صادق.

_____ (۱۳۸۴)، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر
نی.

اسکندر، فاضل (۱۳۹۶)، *خرگوش‌ها و مارهای بوا*، ترجمه آبتین گلکار، تهران: افق.
اسنون، فرانک [گفت‌وگو با] (۱۳۹۹)، «چگونه بیماری‌های عالمگیر تاریخ را تغییر
می‌دهد»، ترجمه شیرین کریمی، در کتاب: *گروه نقد اقتصاد سیاسی [گردآورنده و
به‌کوشش]*، *کرونا از منظر اقتصاد سیاسی*، در دسترس در:

www.pecritique.com

اشممان، سرژ (۱۳۹۹)، «حمله ویروسی به دموکراسی»، *اندیشه پویا*، سال ۹، شماره ۶۶.
افلاطون (۱۳۸۰)، «جمهوری»، ترجمه محمدحسن لطفی، در کتاب: *دوره آثار افلاطون*،
جلد دوم، تهران: خوارزمی.

امامی، سیدمجید (۱۳۹۹)، «سیاست کلینیکال، شوک نئولیبرال، و ژنوم افکار عمومی: سه
کردار با یک پدیدار»، در کتاب: *همایون، محمدهادی؛ بنی‌اسد، رضا [به‌کوشش]*، *آزمون
کرونا: دیدگاه‌ها و راهبردها*، تهران: دانشگاه امام صادق.

انصاری، منصور (۱۳۸۴)، «چالش‌ها و فرصت‌های فراروی گذار به دموکراسی»، در کتاب:
بشیریه، حسین [زیر نظر]، *گذار به دموکراسی: مباحث نظری*، تهران: نگاه معاصر.
اوزر، آتیلا [گردآورنده] (۱۳۸۶)، *دولت در تاریخ اندیشه غرب*، ترجمه عباس باقری،
تهران: فرزانه روز.

بروکر، پل (۱۳۸۳)، *رژیم‌های غیردموکراتیک: نظریه‌ها، سیاست، و حکومت*، ترجمه
علیرضا سمیعی اصفهانی، تهران: کویر.

بندیکس، راینهارد (۱۳۸۲)، *سیمای فکری ماکس وبر*، ترجمه محمود رامبد، تهران: هرمس.
بیانی، فرهاد (۱۳۹۹)، «شهی که پاس رعیت نگه می‌دارد؛ نگاهی به مسئولیت‌های حاکمیت
در شرایط کنونی مواجهه با ویروس کووید ۱۹»، در کتاب: *میرزایی، حسین [به‌کوشش]*
جستارهایی در ابعاد فرهنگی و اجتماعی بحران ویروس کرونا در ایران، تهران: پژوهشکده
مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری.

بیتنام، دیوید (۱۳۸۹)، *دموکراسی*، ترجمه جعفر کوشا، تهران: مجد.

پاموک، اورهان (۱۳۹۵)، *قلعه سفید*، ترجمه ارسلان فصیحی، تهران: ققنوس.

پرزورسکی، آدام (۱۳۸۶)، «مسائلی چند در مطالعه گذار به دموکراسی»، در کتاب: هانتینگتون، ساموئل [و دیگران]، *گذار به دموکراسی: ملاحظات نظری و مفهومی*، ترجمه محمدعلی کدیور، تهران: گام نو.

پوپر، کارل [گفتارها و گفت‌وگوها از] (۱۳۸۹)، *ناکجا آباد و خشونت*، ترجمه خسرو ناقد و رحمان افشاری، تهران: جهان کتاب.

تامپو، نیکلاس (۱۳۹۶)، «چرا حکومت مردم بهتر از حکومت کردن متخصصان است؟ نخبه‌گرایی تهدیدی برای دموکراسی»، ترجمه بهاره محبی، در دسترس در: <https://www.magiran.com/article/3667702> (شماره ۳۰۲۰، ۱۳۹۶، یکشنبه ۵ آذر)

تاملینسون، جان (۱۳۸۱)، *جهانی‌شدن و فرهنگ*، ترجمه محسن حکیمی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

تس، فردریک (۱۳۹۵)، *دموکراسی بدون دموکرات‌ها: سیاست داخلی جمهوری وایمار*، ترجمه مهدی تدینی، تهران: نشر ثالث.

حبیبی، فؤاد (۱۳۹۹)، «در دفاع از انبوه خلق: دشمن مردم»، *مروارید*، شماره ۱۶.

حضرتی، حسن (۱۳۹۷)، *روش پژوهش در تاریخ‌شناسی*، قم: لوگوس.

حقیقت، سیدصادق [گفتگو با] (۱۳۹۹)، «دنیا از جهانی‌شدن آمریکایی عبور می‌کند»، *مستقل*، سال ۴، شماره ۸۲۲.

حمزه‌پور، مهدی (۱۳۹۹ الف)، «سه گانه کرونا: حکمرانی فناوری نرم و آموزش نخبگان»، در کتاب: همایون، محمدهادی؛ بنی‌اسد، رضا [به‌کوشش]، *آزمون کرونا: دیدگاه‌ها و راهبردها*، تهران: دانشگاه امام صادق.

حمزه‌پور، مهدی (۱۳۹۹ ب)، «مدل‌سازی نرم مسئله غیرساختارمند کرونا»، در کتاب: همایون، محمدهادی؛ بنی‌اسد، رضا [به‌کوشش]، *آزمون کرونا: دیدگاه‌ها و راهبردها*، تهران: دانشگاه امام صادق.

حیدری، جواد (۱۳۹۹)، «بازسازی اخلاقی دولت»، *مشرق فردا*، سال ۲، شماره ۴.

خلیل‌زاد، زلمی (۱۳۹۵)، *فرستاده؛ سفر من در جهانی متلاطم: از کابل به کاخ سفید*، ترجمه مصطفی احمدی، تهران: کتاب کوله‌پشتی.

دال، رابرت (۱۳۷۸)، *درباره دموکراسی*، ترجمه حسن فشارکی، تهران: شیرازه.

رانسیر، ژاک [گفت‌وگو با]، آزان، اریک [گفت‌وگوکننده] (۱۳۹۱)، «دموکراسی علیه دموکراسی»، ترجمه بابک اکبری فراهانی، در کتاب: آگامبن، جورجو [و دیگران] *دموکراسی در کدام وضعیت؟ بی‌جا: منجیق*.

رانسیمن، دیوید (۱۳۹۷)، «اگر حکومت را به جای مردم به دست متخصصان بسپریم اوضاع بهتر می‌شود؟»، ترجمه سالار کاشانی، در دسترس در: http://tarjomaan.com/barresi_ketab/9162 (ساعت ۱۰:۴۵، مهر ۱۳۹۷)

رانسیمن، دیوید (۱۳۹۸)، *پایان دموکراسی*، ترجمه حسین پیران، تهران: فرهنگ نشر نو و آسیم.

رنی، آستین (۱۳۷۴)، *حکومت: آشنایی با علم سیاست*، ترجمه لی‌لا سازگار، تهران: مرکز

نشر دانشگاهی.

ژیژک، اسلاوی (۱۳۹۹)، «بیل را بکش! ویروس کرونا و ضرورت تجدید حیات کمونیسم»، ترجمه آزاده شعبانی، در کتاب: گروه نقد اقتصاد سیاسی [گردآورنده و به کوشش]، کرونا از منظر اقتصاد سیاسی، در دسترس در:

www.pecritique.com

سندل، مایکل [گفت و گو با]، فریدمن، توماس [گفت و گوکننده] (۱۳۹۹)، «یافتن «خیر عمومی» در پاندمی»، اندیشه پویا، سال ۹، شماره ۶۶.

سیدامامی، کاووس (۱۳۹۱)؛ پژوهش در علوم سیاسی: رویکردهای اثبات‌گرا، تفسیری و انتقادی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری و دانشگاه امام صادق.

شاپین، استیون (۱۳۹۹)، «سناریوهای کووید-۱۹: ترس آن می‌رود که کرونا بهانه‌ای شود برای پیش بردن بیشتر خودکامگی»، اندیشه پویا، سال ۹، شماره ۶۶.

صبوریان، محسن (۱۳۹۹)، «کرونا و اعاده حیثیت از واقعیت اجتماعی»، در کتاب: همایون، محمدهادی؛ بنی‌اسد، رضا [به کوشش]، آزمون کرونا: دیدگاه‌ها و راهبردها، تهران: دانشگاه امام صادق.

فاضلی، محمد (۱۳۹۹)، «آیا حکمرانی پساکرونا بهتر می‌شود؟ متاستاز کرونا بر اقتصاد، سیاست و فرهنگ»، اندیشه پویا، سال ۹، شماره ۶۶.

فراسخو، مقصود (۱۳۹۹)، «فقر، کرونا و فرهنگ: تأملی کوتاه در پیش‌آیندهای احتمالی جامعه ایران»، پویه، شماره ۱۱.

فلاندرز، جولین (۱۳۹۸)؛ آچار سیاست، ترجمه تورج حوری، تهران: مازیار.

کاستلز، مانوئل (۱۳۸۲)، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ: قدرت هویت، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: طرح نو.

کدیور، محمدعلی (۱۳۸۶)، «دبیاچه‌ای بر تطورات نظریه‌های گذار به دموکراسی»، در کتاب: هانتینگتون، ساموئل [و دیگران]، گذار به دموکراسی: ملاحظات نظری و مفهومی، ترجمه محمدعلی کدیور، تهران: گام نو.

کراستف، ایوان (۱۳۹۹)، «فاصله‌گذاری نام جدید همبستگی شده است: هفت درس که از بحران جهانی ویروس کرونا می‌گیریم»، اندیشه پویا، سال ۹، شماره ۶۶.

کریمی‌پور، کوثر (۱۳۹۹)، «توزیع نابرابر رنج: حمایت اجتماعی، رفاه، و تاب‌آوری در عصری که بحران «روزمره» می‌شود»، پویه، شماره ۱۱.

گری، جان (۱۳۹۹)، «چرا این بحران نقطه‌عطفی در تاریخ است؟»، اندیشه پویا، سال ۹، شماره ۶۶.

گمپرتس، تئودور (۱۳۷۵)، متفکران یونانی، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.

گنجی، جواد (۱۳۹۹)، «رسوایی‌های مردم»، مروارید، شماره ۱۶.

گیبیزن، جان؛ ریمر، بو (۱۳۸۱)، سیاست پست‌مدرنیته، ترجمه منصور انصاری، تهران: گام نو.

لاکومب، روزه (۱۳۸۲)، بحران دموکراسی، ترجمه نورعلی تابنده، تهران: باغ نو.

لطیفی، میثم (۱۳۹۹)، «پزشک‌زدگی خط‌مشی‌گذاری عمومی»، در کتاب: همایون، محمدهادی؛ بنی‌اسد، رضا [به‌کوشش]، *آزمون کرونا: دیدگاه‌ها و راهبردها*، تهران: دانشگاه امام صادق.

لگرین، فیلیپ (۱۳۹۹)، «پایان دنیای جهانی شده‌ای که می‌شناسیم»، *اندیشه پویا*، سال ۹، شماره ۶۶.

لورنتسینی، دانیله (۱۳۹۹)، «زیست سیاست در ایام ویروس کرونا»، ترجمه نیکو سرخوش، *دردسترس در*:

<https://www.naqdejameshenakhti.ir/archives/509>

لوکس، استیون (۱۳۹۷)، *روشنگری شگفت‌انگیز پروفیسور کاریتا: داستانی درباره مکتب‌های سیاسی*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: نیلوفر.

لویتسکی، استیون؛ زیلات، دانیل (۱۳۹۸)، *دموکراسی‌ها چگونه می‌میرند: آنچه تاریخ در مورد آینده می‌گوید*، ترجمه سیامک دل‌آرا و اعظم ورشوچی‌فرد، تهران: کتاب پارسه.

محمدپور، احمد (۱۳۹۶)، *روش تحقیق معاصر در علوم انسانی (مباحثی در سیاست‌های روش)*، تهران: ققنوس.

معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۷)، «شرحی بر نظریه تبیین در علوم سیاسی»، *سیاست*، دوره ۳۸، شماره ۲.

مک‌کال‌اسمیت، الکساندر (۱۳۹۸)، *محفل فلسفی یک‌شنبه‌ها*، ترجمه پیمان طهرانیان، تهران: هرمس.

منصوری، امید (۱۳۹۹)، «ویروس کرونا، اپیدمی ترس و تقلیل امر سیاسی به امر بهداشتی»، در کتاب: *گروه نقد اقتصاد سیاسی [گردآورنده و به‌کوشش]، کرونا از منظر اقتصاد سیاسی*، *دردسترس در*:

www.pecritique.com

میلر، دیوید (۱۳۸۷)، *فلسفه سیاسی*، ترجمه بهمن دارالشفاقی، تهران: نشر ماهی.

ناصرمقدسی، عبدالرضا (۱۳۹۹)، *جهان بدنی و آخرالزمان کرونایی*، قم: لوگوس.

نانسی، ژاک لوک (۱۳۹۱)، «دموکراسی محدود و نامحدود»، ترجمه آرش کیا، در کتاب: *آگامبن، جورجو [و دیگران]، دموکراسی در کدام وضعیت؟ بی‌جا: منجیق*.

نای، جوزف (۱۳۹۹)، «جهان و امنیت اشتراکی»، *اندیشه پویا*، سال ۹، شماره ۶۶.

نیوتون، کنث؛ ون‌دث، جان (۱۳۹۰)، *مبانی سیاست تطبیقی*، ترجمه خلیل‌اله سردارنیا، شیراز: دانشگاه شیراز.

والت، استفن (۱۳۹۹)، «دنیایی بسته‌تر، کم‌رونق‌تر و آزادتر»، *اندیشه پویا*، سال ۹، شماره ۶۶.

وبر، ماکس (۱۳۶۸)، *دانشمند و سیاستمدار*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: دانشگاه تهران.

هاس، ریچارد (۱۳۹۹)، «جهانی با دولت‌های ناکارآمد بیشتر»، *اندیشه پویا*، سال ۹، شماره ۶۶.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۶)، «آهسته و پیوسته: علم سیاست و اصلاحات سیاسی»، در کتاب: *هانتینگتون، ساموئل [و دیگران]، گذار به دموکراسی: ملاحظات نظری و مفهومی*،

ترجمه محمدعلی کدیور، تهران: گام نو.
هوشمند، حسین (۱۳۹۹)، «نقدی بر نظریه پدرسالاری دولت»، مشق فردا، سال ۲، شماره ۴.
هیوود، اندرو (۱۳۸۳): مقدمه نظریه سیاسی، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: قومس.
_____ (۱۳۸۹)، سیاست، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: نشر نی.
یگر، ورنر (۱۳۷۶)، پایدیا، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
یوناسون، یوناس (۱۳۹۳)، مرد صدساله‌ای که از پنجره بیرون پرید و ناپدید شد، ترجمه حسین تهرانی، مشهد: مرنديز.

Albertus, Michael; Menaldo, Victor (2018), *Authoritarianism and Elite Origins of Democracy*, Cambridge: Cambridge University Press.

Best, Heinrich; Higley, John (2010), "Democratic Elitism Reappraised", Cited in: Best, Heinrich; Higley, John [Edited By] *Democratic Elitism: New Theoretical and Comparative Perspectives*, Leiden: Brill.

Brownlee, Jason (2007), *Authoritarianism in an Age of Democratization*, Cambridge: Cambridge University Press.

Budtz Pedersen, David (2014), "A Dual Justification for Science-based Policy-Making", cited in: Holst, Cathrine [Edited By], *Expertise and Democracy*, Oslo: Centre for European Studies University of Oslo.

Crick, Bernard (2002), *Democracy: A Very Short Introduction*, Oxford: Oxford University Press.

Cunningham, Frank (2002), *Theories of Democracy*, London: Routledge.

Dahl, Robert (1971), *Polyarchy: Participation and Opposition*, New Haven: Yale University Press.

Engelstad, Fredrik (2010), "Democratic Elitism: Conflict and Consensus", Cited in: Best, Heinrich; Higley, John [Edited By] *Democratic Elitism: New Theoretical and Comparative Perspectives*, Leiden: Brill, pp. 61-77.

Estlund, David (2003), "Why Not Epistocracy?", Cited in: Reshotko, Naomi [Edited By] *Desire, Identity and Existence*, Kelowna: Academic Printing & Publishing.

Evans, Robert (2014), "Science and Democracy in the Third Wave: Elective Modernism not Epistocracy", Cited in: Holst, Cathrine [Edited By] *Expertise and Democracy*, Oslo: Centre for European Studies University of Oslo.

Frantz, Erica (2018), *Authoritarianism: What Everyone Needs to Know*, Oxford: Oxford University Press.

Gilbert, Alan (1999), *Must Global Politics Constrain Democracy?* New Jersey: Princeton University Press.

Held, David (2001), "The Transformation of Political Community: Rethinking of Democracy in the Context of Globalization", Cited in: Shapiro, Ian; Hacker-Cordon, Casiano [Edited By] *Democracy's Edges*, Cambridge: Cambridge University Press.

Holst, Cathrine (2014), "Why not Epistocracy? Political Legitimacy and the Fact of Expertise", Cited in: Holst, Cathrine [Edited By] *Expertise and Democracy*, Oslo: Centre for European Studies University of Oslo.

Holst, Cathrine; Molander, Anders (2014), "Epistemic Democracy and the Accountability of Experts", Cited in: Holst, Cathrine [Edited By] *Expertise and Democracy*, Oslo: Centre for European Studies University of Oslo.

Kalyvas, Andreas (2008), *Democracy and the Politics of the Extraordinary*, Cambridge: Cambridge University Press.

Lefort, Claude (1988), *Democracy and Political Theory*, Cambridge: Polity Press.

Lippert-Rasmussen, Kasper (2012), "Estlund on Epistocracy: A Critique", *Res Publica*, No.18, DOI: 10.1007/s11158-012-9179-1.

Manor, Aylon (2020), "Polycentric Limited Epistocracy: Political Expertise and Wiki-Model", *Episteme*, DOI: 10.1017/epi.2020.3.

Min, John (2015), "Epistocracy and Democratic Epistemology", *Politics in Central Europe*, Vol.11, No.1.

Peters, Francis Edward (1967), *Greek Philosophical Terms: A Historical Lexicon*, New York: New York University Press.

Preus, Anthony (2007), *Historical Dictionary of Ancient Greek Philosophy*, Lanham: The Scarecrow Press.

Przeworski, Adam (1999), "Minimalist Conception of Democracy: A Defense", Cited in: Shapiro, Ian; Hacker-Cordon, Casiano [Edited By] *Democracy's Value*, Cambridge: Cambridge University Press.

Terchek, Ronald; Conte, Thomas (2001), *Theories of Democracy*, Lanham: Rowman & Littlefield.

Zhang, Alexander (2018), *Everybody Wants to Rule the World: Comparing Democracy and Epistocracy on the Problem of Incompetence*, Arizona: Arizona State University.